







سلامت باد

سید محمد رفیع



تلاوت

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين

در وقت تکمیل التسمیم لاحضی تشاد عبادت کتب و کل تشاد یعود الیک  
جل غنی ثنائی جناب قدسک انت کما اثبت علی انک صمد و نه  
سپاس تو بر زبان مراد و تشائش تو بر نوبی شادیم هر چه در حق  
کائنات از جنس تغیر و محالیت هم جناب عظمت و کبر بانی تو  
از دست فرزبان ما بی آید که سپاس و تشائش تو شاید تو بانی که حق  
گفته و گویشهای تو است که حق و سحر را با تسمیم  
انجا که کجای کبر بانی تو بود عالم غیبی از بوح طائی تو بود  
ما را به حمد و ثنائی تو بود هم حمد و ثنائی تو بسزای تو بود  
جانی که زبان او را آفتخ علم و صحت انداخته و خود را الهی تشاد تو

و نیز شانه خسته برکت زبانی را به افغان زبان گشت نمی و بهر شایسته  
 رای راه بار دی سخن آوری بلکه اینجا اظهار اعتداف و عجز و قعود  
 عین ظهور است و بان سرور دین و دنیا درین سخن شاکست چنین در حق  
 به این سخن گفتم الحمد للہ چنانچه گفتم به این سخن گفتم الحمد للہ  
 در خانه که دست افروخته شدم این بس که سر زد و در خانه گفتم

اللهم صلي على محمد و آله و صاحب القام المصمود و على آله  
 و صحابه افاضه بن بیدل الیهود و نبل المقصود و سلم علی کثیر البکر  
 الی ملخصی عن الله السؤال از حیدر اللہ ای در زحایق الاشهاد  
 کما بی عن ذہ خلعت آرا لک بعیدت ما یک نمی و بهر چیزی را  
 خفا که هست بهانم با نی و نسبی را بر ما در صورت هستی جلوه  
 ده از نسبی بر حال مستی برده نه درین صورت خیالی را آئینه تجلیات  
 حاکم خود کن خلعت حجاب و دوری وانی نقوش و همی با سر ما به  
 و انانی و عینانی که در آن نه است چنانکه و کوری کوری و بهر چیزی  
 از حالت ما را با ما بگذارد ما را از ما را با ما کرامت کن و با خود نشانی

ازین که در کتابخانه  
از ثبوت ذکر است

سور راه خود اعلیٰ در خودم بنمود کن      ز که بنمود ز خود بخود را هم

یارِ بهر خلق در غنی بدو کن  
روی در غنی صرف کن ز بهیشتی

از جود جهان نماند مرا کیسو کن  
در عشق خودم بگفت یکدیگر کن

باب برانیم و برانیم چه شود  
بسی کبر که در کرم سلطان کردی

یار زب کون بی نیازم گردان  
وز افر فو فیض سر فرازم گردان  
در داد طلب محرم رازم گردان  
ندان ره گزیده سوی پشت بادم گردان  
که بر الخراج و سرور و رواج از طب عوفان و اسباب رفقا و عبادان لا یکنه  
بجارت لا یخ و در شایسته و رفیق متوقع کرد وجود مصدق این بیان را در بیان  
نه بنید و بر لب طاعراضی و سعاد و سعادت نیستند چه اورا در این گفت

بھی

نفسی خیر نصیب نرمانی خفت و پیر غیر از پیوستن دانی نرمانی  
نهی منجم کلمه هیچ هم بسیدای کلمه و حکم از جابج کلامی  
هر سر که در سر خطت کو هم نماند بود چهره نرمانی گفت روی

در عالم نقری نشانی او بی در قفسه شقی از برای روی  
خواهی نه اهل ذوق اسرار وجود کفنی بطری نرمانی او بی

سنگم کبری چند جویش خردان در تر جودیت عالی سندان  
باشی بجامع مدان سندان است این خطره سادیش و داندانی  
ملاک کلمه عاقل الیه الرجلی به قلین من خود و غرضش چون که نرمانی

بسیجی موده است در دوزخ تو نیز بگردل زنده است تا در کعبه و کوفت  
باس و بیدار و از غیر او متعوض و بدو متعین نه آنکه بگردل را تعبد باره کستی

روا در پی مقصود بی آورده بماند  
ای زنده نغید و غار دلت ترا بر مغربا ای خند بولت ترا

دل در این جان نه یکدست است / یکدست در این بخت یکدست است  
 در تشبیه تفرقه عبارت از آنست که دل را بخواسته تعلق با مورد مقصود  
 پراکنده سازند و جمیع دل که در همه باشد و واحد به واری جمعی گمان  
 بر آنکه جمیع دل در جمیع اسباب است در تفرقه بدانند تفرقه معینی داشته باشند  
 که جمیع بیدل از اسباب تفرقه است و دل که از همه افت نماند و در همه  
 اید دل که در هر شکل باشد / شکل شود و سوده تر اید دل در همه  
 چون تفرقه دلست حاصل در همه / دل را یکی بسیار و یکی در همه

یاد آنکه در تفرقه دو وجه است / در مذہب اهل جمیع بشر است  
 اول در حد ناسی به تشبیه / تشبیهی در بیل می تشبیه  
 اظهار از سرعت فی طبع ناسی جنب من تلقی

نیست احد هم علی رجل واحد / جز زاده و معلول رب و ربای مجوی  
 ای ساکن در سخن ز هر باب مجوی / جمیع دل در جمیع اسباب مجوی  
 چون علت تفرقه است اسباب آن

انشا الله

ای دل طلب کانت اسد حسیب  
کبلی اسودت حکمت مبد حسینه

نام علم ای بد غمت درسد کی  
شوی بر غمت ابد و ان سو حسینه

حق سوار و تعالی بد جا یا غمت دور هم حال لغت برانی  
بنده غمتی جبارت که تو دیده از لغت یزداد برشته شوی و کبری نکو

و علقی رنگی دمی کعبه شسته و دگر نی سرب  
آید سوزان دلبر خونی چکر ادا

شربت با وادنی بیوتی نگران  
باشم توانی چشم لبوی و کران

ما نیم پرا عشق پویان هم عروا  
و سلی تو در و جسد جویان همه

یک چشم زدن خیال تو میشن نظر  
بهر که حال خوب رویان غمت همه

سعدی است معدوم و قهر آتش بود و لبت موسوم دی روزنه بودا  
و حق زوال است و حق زشت

نه خود و امرور نو دیکست بی بود و بهر انگشت که فردا از وی بخواهد  
کشت و زمام انقیاد بدست زمال و اما بی چهره بی دلشست و استغفار  
عزیزان خانی چه نهی دل از بهر بر کنی و در خدای نیت و ز بهر کبک و با بی  
چونند و است که همیشه بود و همیشه باشند و چه بقیه بر خوار هیچ  
عادته تخرشند بر صورت دلکش که ز از وی خود خواندن و زود زود  
کرد و یکبختی که در امور و جو و یوز است همیشه با تو و هم نوبتند

رفت آنکه بقدر بیان معنی دم  
حرف شش تا بلوغ دل و یکبارم  
آبک صاب جاده پدالی در دم  
حسنی که نه جاد و نین و زانای یکبارم

بیزی که نه روی در نقاشی ازو  
آخر نطف بر خفا با ششی ازو  
از بر پیدر کی جواد خواهی شد  
آن به که بر زندگی جده با ششی ازو

ایچو چه از راه که فرزند گشت  
پیدر است که مدت نقاشی چند است  
خوش آنکه دلش بدیر عی در بند است  
کثر بادل و جان اهلل چون است





مستحق کرد چه نیت که باشد و هر چه بود که در این عالم خلقت  
اتصال به بی صورت جسمانی و محسوس است و بی شکل و بی جان  
شده اند که خود را از آن باز نمیدانند و آسباز نمیتوانند و بی آسب  
و آسبوی نفس بر می افارند - ای برادر تو همانا اندیشه

تو را مستحق آن در اینست که گشت اندیشه تو کلشنی در بود خاری تو ایتم گشتی  
لبس می باید که بکوس وجود را از نظر خود بوشی و بر آن اتصال  
کنی و تحقیق را بفان نویی که در تجارت موجودات همه نهایی جمال تو  
در مرتب کائنات را می خواهی از بند برنی نسبت بندگان مدد است  
که میان تو در آسب و هستی تو از نظر تو بر خبر و اگر بخود روی دوری  
دروغ آورده باشی و چون از خود تعبیر کرده باشی مقید مطلق شود  
اما الحی شود هو الحق گردد

کرد دل تو کل گذر کل باشی	در بلبل جگر در بلبل باشی
تو خدوی نمی گشت اگر در می	اندیشه کل پیشه کنی کل باشی
نرا بخرش جان تو نمی مقصودم	وز مردن و ز لیتن تو نمی مقصودم
تو در بربری که نمی بشم زبان	کرم کرم زمین تو نمی مقصودم



و آن خبر چید بلیغ و جید تمام در زنی خواهر و آویام همیشه بخود میزدند  
 خود را مستحقش نرود و مستحقش نمی تراند نسبت به بر لبش میگوشت  
 بسیار کرد و فاعله مستوفی از ساجت است پس خبر بیرون زند و تو را بود  
 نسبت بهی بر باطن تو بود تو افکنده بلکه نرود از تو بسا فاعله از زنی در حقیقت  
 بر انداخته شود بخود است مانند و نه شود رسیدم شعور خودی نمی بیند الله اعلم  
 بود و بعد از آنکه از ... طرب عادی کنی کرده ای تو بر هم ... از بدین  
 درستی خود در زنده بخود کن ... تا از خودی و بخود می شود و نیز هم

آن را که در فاشیه نفر آینه است ... از کشف غیبی نه سرور شد و این است  
 رفت از میان بهی خدایان خدا ... و شعور و از تم بهو اند این است  
 ... قفا عجز است از است که بر اهل رستید و ظهور است حق  
 بر باطن بنده با سوی او شود مانند و فای فاد آنک با نای شعوری  
 هستی شعور مانند و پو شده فای فاد که فای فاد و قفا رجعت از بر که  
 صاحب قفا در کتب خود شعور دارند صاحب فای نباشد بجهت آنکه صفه  
 فاد و شعور فاد آن از قبیل ماسوی حق اند سجانه پس سوبان ماسوی

20

[illegible]

پرواز و زیان جانش بر من نرود و فرم او خاند  
 گاهی بیل بان مست زیاد نور  
 لذت جهان زانکه در بافتند  
 آتش چون طالب حلقه مقدس نیست نه سیرا که استند  
 بسا و بر دخی مسی ز یاد و خود با زنی یا به می باید که تمام هست را زین  
 و تقویت آن کار و در هر چه نانی نیست خود را نازد و در جهان  
 و نیکو اگر فی المثل عجز و دینی و حریف آن نیست کند هیچ نکرده  
 رختی آن که بشنید بیا پیورده بود و بود  
 بر عودم نور خشت بکر خشت عشق  
 خدا که پیوسته غنایم میروند  
 در آن ز غم و دم ز غم می تا بر عشق  
 و ز عده حق گذری بکر خشت  
 از حق حقیقت حق سبحانه جز هستی نیست و هستی او را  
 از حق اولیستی نه مقدس است از سمت غفلت و غفیر بر دست  
 از وضعت نقد و کثرت از هر نفس نیای نشان نه در علم کف و  
 در بیان به چندی و چو نه از و پیدا در و بچند و چون به چندی  
 بد و در کتب و ز در احاطه او است برودن چشم سر از مشاهده جمیع

از خود

از پیوسته و دیده سر بخدا گاه از تیرگی  
 یا من نبود که گشت بار و بار گشت  
 هم فونی و هم نخست فونی و تخت  
 ذات بر وجود و قائم بود  
 ذات خود وجود مایع و معنی گشت

پس بر گشت بار و بار گشت  
 اعلیٰ بر ملک امانت گیر گشت  
 فانی نشوئی رنگ گاه ابدی  
 بنی الحسن ضیف من الله ابدی  
 معنی وجود را گاه معنی نفی و تصور که معانی معنی  
 و مقبولات اختیار اند و اهلان میکنند و بداند احباب از شعل  
 معنی و نفی که در بر روی دهری نیست در فانی بکبر و بیک  
 عارض ای از فانیم بنانکه فانی کل برای سار فانی و انضامی ای  
 نقیض با گواهی سید بند و اهلان این است بر خیزد حتی سحرانه و فانی  
 معنی تا نیست نه معنی از آن  
 اکنون بقا صفات از با کبر بود  
 صفات غیر اند و نیست به فیه العقل و عقل  
 اندن حین و نفی در حصول خلل عالم دانست است یا صفت علم

در این شعر از تصور و نام محققان حکما در حکم این تحقیق آن که در اندک گاه  
 از یاد میروند و تحقیق می گویا اند و بی ادعای خود در این باب

و قیاس با اعتبار قدرت و در بدیهه اعتبار در ادوات و تسک نیست این  
 چنانکه بحسب مفهوم باید بدیهه اعتبار بر اندوز ادوات را نیز شفا بر خیزد و تسک  
 تحقیق و استی ساین ادوات اند با این معنی که اینجا وجود ادوات منور نیست  
 بلکه وجود نیست و احد در سهوا و صفات نیست و اعتبار ادوات در  
 دیور بر شان ادوات خود با کمال <sup>شکن</sup> نزد حق تو نیست تو نیست نه این  
 از روی فعلی غیر از صفاتست باز ادوات تو از روی تحقیق بر حقیق  
 و ادوات تو از ادوات حق نیست بی از همه و همه صفات منزه است در حق نیست  
 و احاطاتست بر اقصاف او باین امور با اعتبار تو به ادوات بی علم او  
 در تجلی اول که خود بخود بر نور تجلی نمود و نسبت به علم و نور و نور و نور  
 شد و حق گشت و نسبت به علم منقطع عالمیت و معلومیت شد و نور  
 ظاهریت و باطنیت و وجود و نبود و شمع و احدیت و وجودیت  
 و شهادت و وجودیت و انجمنی ظهور که لازم نور است میون است  
 میون و تقیون را تقدم ذاتی و اولیت است نسبت با ظهور پسیم  
 اول و آخر و ظاهر و باطن میون شد و انجمنی در تجلی تا بی و نه است و امانت  
 اند نسبت و احاطاتست تنها عرف بوجود خود و نسبت

او اینها را

۱۱. **مجلس شورای اسلامی** در تاریخ ۱۳۳۵/۱۲/۲۵ در جلسه ۱۲۸۲ خود با تصویب ۱۲۸ رأی و ۱۲ رأی مخالف و ۱ رأی ممتنع به تصویب رسید.

این کتاب در روزهای ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران

1947

*[Illegible handwritten text]*

1954-1955

11/11/11

1950

100

1942

1950

1950

آیت الله العظمیٰ الخوئی

الحمد لله رب العالمين

این مجله را بنده از دستم است و هر دو دست بطون وارو است





و کثرت ذات با حدیثه جمیع شئونها الله حنیفه و اللوینیه از الله و ابد و جمیع  
حقاقتی که فی ضلی مرتبه و احدیت اند مزاری است و جمیع صوره  
حکام در دایره وجود عالم نشان وجه در عالم سنن و شهادت و خود در دنیا  
وجه در آخرت و مقصود از این حقیقت و ظهور حاکم است  
که کمال جلوه کمال در ستمدات کمال جلوه معنی ظهور است بحالت  
استیلا است و کمال استجد یعنی ظهور است در خود را بحسب معنی  
استیلا است و این ظهور و ظهور است خیالی یعنی چون ظهور و ظهور  
در مظهر یعنی مظهر در مفصل مختلف کمال ذاتی که ظهور است  
در نفس خود و در نفس خود از برای نفس خود با اختیار و غیر و غیرت  
و این ظهور است علم غیبی چون ظهور در مفصل مظهر و علم و مظهر  
لذم کمال است و معنی علم و مظهر است که بیرون و احوال و غیر  
ذات یا حکام یا مظهر است علی وجه کلی و کلی که در جمله مرتب حقانی الهی  
و کلی می باشد مظهر است مظهر است در مظهر است در مظهر است در  
و ثابت باشد جمیع صور مظهر حکام یا مظهر است و ظهور و مظهر است  
فی المراتب و لذی نیست نه وجود جمیع موجودات است معنی است که ظاهر است

ان الله يقبض على اهل البقيع

دوران غداي عشق پاک آید پاک  
زاهد کی نیاید دامن غلب  
چون در ملک تنگ که جلا شود  
کرده که در میان تپانیم هم پاک

صفت دلش که استیلا دارد  
در خود به علوم و مخفی در لا  
در ضمن معجزات مخدج خویش  
از دینش آید غلام سلطان دارد

درین بزم که استیلا  
علاحدی و تپانیم مستقیم  
دیده که در آن بزم  
از دینش آید غلام سلطان

بزم که استیلا  
علاحدی و تپانیم مستقیم  
دیده که در آن بزم  
از دینش آید غلام سلطان  
بزم که استیلا  
علاحدی و تپانیم مستقیم  
دیده که در آن بزم  
از دینش آید غلام سلطان

الحی الوفا

اکتفی العنونی و انشوی رفع کنی بر و تفتت چه هر جمع شوند و چون باید  
 اما نیاز چه بر و عرض را بر رفع کنی همه در تحت مکنی جمع شوند و چون  
 اند نیاز مکنی و در تحت را بر رفع کنی بر و در وجود مطلق جمع شوند که  
 حقیقت وجود است و بذات خود موجود است نه بوجودی از بهر بر و در  
 غیره و در تحت صفت ظاهر است و در مکنان تحت باطن او احسنی است  
 انما به الی اسلمه بجهت علی نفسه فلیما لشیءه و لانی فلیما لشیءه لواء فصول  
 و خواه تعلیمات و تفکرات همه بشیون ایی اند که مدح و تشبیح بود  
 اند در وحدت ذات اولاد در مرتبه علم بصورت اعیان تا به براند  
 و تا به مرتبه عین بود و تلبس احکام و در تبارک ان لیا بر وجود که مجلی  
 و تا به تبارک وجود را وحدت اعیان خارجیه گرفته اند پس نیست در خارج  
 الا شفیق و احد که بود تلبس بشیون و صفات نگاشته و متعدد و بی  
 نسبت با ناله و زنی مرتب محبوبش اند و با حکام و ذرات آن مفید  
 محب و کون را تقانون سبق محروم نه و در قاعده و قی  
 حقا که ندیدیم و نخواهیم در و خدات حق و شیون و تا به حق  
 تا به حدیث جم و تبارک تا که سخن حق و وجود نبات

[illegible]

قریب تر نشیند ز جو باو مختلف شود و از آنش باصفایست تحقیق نمودند  
 یعنی آن چه خود همچنین تحقیق و بود و بعد از آنکه به وسیله امور و غیره از آن ظاهر  
 و نه محقق ظهور در ظاهر هر یک از آنها ظاهر شد و از آن ظاهر شد  
 بآنکه پسندیدیم به وسیله غیر به آنست که ثابت و در ظاهر و در ظاهر  
 بوی کبر و در آنکه ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر  
 چون خود در خروج خود بیان الایه و در آنکه ظاهر و در ظاهر  
 نه خودی از هیچ پسندیدیم و در آنکه ظاهر و در ظاهر  
 مطلق بی مقید نیامده و مقید بی مطلق ظهور یافته اند  
 به مقید مطلق است مطلق و مقید است مقید بی مطلق  
 مطلق است و احتیاج از یک مقید به یک مقید بود و در ظاهر  
 مطلق که در ظاهر است و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر  
 مطلق به مطلق و مقید است مقید است علی السبیل احواله مستلزم  
 مقید بی مطلق و چون مطلق و در آنست که مقید به مطلق  
 است و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر

بر هر که بود تو را گرفتن بدی      توبی بدی نزد بدل نتوانی بست

ایده است لطیف نونه جوهری      فضل و کرم نیست معلی از حق  
هر کس که باشد تو خوش باشی نزد      و آن را که باشی تو گشتی بدش  
استغفار و استغنی از عقید است      زو استغنی از عقید است  
و تحقیق بسبب ربوبیت بی مقید از است      و تحقیق بسبب ربوبیت بی مقید از است  
دی به دست شوق و علم خوبی      فریغ طلب است مطلوبی تو  
گردیده محبتی نبی بود      ظاهر شود محبتی تو  
لا بکلام تمسب تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب  
مطلوب و تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب  
و ای نیر خایوشی نوسری      خای از نوسری نوسری  
و هم بر طایبان و مطلوبان      و هم بر طایبان و مطلوبان  
و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب  
و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب  
و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب  
و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب      و تمسب و تمسب و تمسب و تمسب

[illegible]

3





از ذات تو مطلقا نشود خوانده شد  
کما چنانکه تو بی بودی نیست به هیچ  
آنکه بر چند کوهانی تا به کاه بود  
کی در عزم قدسی خود تو را داد بود  
و هفت بر ای کشف در باطن است  
از درستی او است تو کو تا بود  
برای این سخن که نیست بر تو شک  
حادث که خود بعضی با شک  
خوشی که ز نور او دید هیچ یقین  
دارای که ز او اعلام شکست  
در تبه نماند عین او است عین  
با معراج نیست است فطرت و جوهر  
ایست و جمیع طبقات انقیاد  
به امکان که گویند و این مرتبه است  
شعونی اولی که است اولی است  
در وقت که از اولی است و فوق او نیست  
نعمانی است که بر مرتبه نماند  
در جمیع طبقات انقیاد است  
که از نشان این است تا کرد و انفعال  
و این مرتبه گویند امکان نیست  
موجوده است که گویند است که مرتبه عالم است  
و در این مرتبه این دور است  
تا عین را هر علم است که امکان از او  
و در این مرتبه این دور است  
صورت حقان را عیان نکند پس  
با این مرتبه این دور است  
این مراتب و صفاتی که تعریف  
بر مرتبه این دور است  
در این مرتبه این دور است  
چنانکه این مرتبه این دور است

و در وی عین و جود و غایت کان الدوم یکین است  
 بهین که ظهور میکنند بهر شئی  
 هر چه بر مادی است بهیچ مادی که  
 می توانی بود و نه روی و روی  
 بهای خود و کس نیست و بی موم  
 حق را شمر و از علم زبر و است  
 عقیقه ای که در است الهی است نهالی  
 و آقوی حد و در و است که  
 تعلیمات شکر و تعلیمات متعدد و در و است  
 بهیچ عین و در و است که  
 ضابطه متعدد و در و است که  
 کسب که در و است که  
 در و است که  
 این عین و در و است که  
 این عین و در و است که



و هر یک از یقین من و چپ خط کرده اند از خط و اشیا سوره بسبب  
 جوهر متعده کرده اند و بدی حقیقت وجود و هوای مستند و متبذره را  
 قائم و رفته اند و در زبانه اند که عالم بجمع اینها نیست که در حق  
 متبذره مع الاختصاصی که در عینی واحد جمع شده اند و در حق آنی از این چنین  
 در آنی مستند و در شمار آنها بودی سلبی میگردند پس باقی بود و در شمار  
 ایشان در غلطی افتاده اند و می بندد و گمان و در سبب واحد سبب را قبول  
 الله سبحانه فی تعاقب الایمان علی اینی که در حق من غیر خط و آنی من شخص  
 من الوضی الخاطی للشیء الخاطی فیظن ان طرائفها امر واحد مستمر

بحر است زما بنده ز افزایند ۵۰	اسرار پروردند و سبب
عالم جو عبارت از چینی است	نبود و در زمان یکدیگر در دنیا با سبب
عالم نبود از غیرت عاری	نهی جاری بطور مانی عاری
و اندر پرورد مانی هر جاری	حسب حقیقت صفاتی ساری
و اما خطای سوزنا به آتش که مع	وصوفت فوهم بالستبدل فی صفه
العالم با سوز تبند شده اند	با یک یک حقیقت است که سبب صفی
و اسرار منی عالم و موجود است	منع منحد و تنی نابد و بطور نیست او در شمار

کونی خبر باقی مورد حنفی بنامد بود و گفت چهار در خارج بدون او  
سوفی که از خود میسر است کوی عالم خاب اندک است  
تایید عالم خاب و لی بوی تخیل و طبعه که است  
و اما هر یک شرف و شهنی بنده که حضرت حق سبحان و تعالی در هر نفسی میفرماید  
تجلی در بر در جلوه و اما هر یک خفت آینه در و کس یک تعین باشد  
تجلی شهنی مبارک بنده در بر یک تعین دیگر که هر شود و در هر یک باشد

بیکر و میر تکی بنده  
بسی که جهان نیست و اما درانی  
بخواند بخیر کل بوم بونی شان  
و درونی است که حضرت حق سبحان و تعالی را سعادتمند است  
بعضی از علم و بعضی فقر و فاقه و اما هر یک خطیب بر هیچ نیست  
بالبس بنیم صفت که خفایا میخانه بود و اصولی شرافت و از افواج  
موانع مستعد بود که در دست و حاکم و در پاد و بر روی افافه و جده  
بند و ظاهر و جده بود و طبعش ما را در آن صفت تعین کرد و تعین  
فراغ و مصلی نشود که است تعین و بعد از آن که یک قهر و حد است تعینی

سبحان و تعالی که در این عالم همه را خلق کرده و در این عالم همه را  
تربیت نموده و در این عالم همه را بقدر توانایی خود  
در این عالم همه را احیاء نموده و در این عالم همه را  
در این عالم همه را حقیقت عالم را در این عالم همه را  
در این عالم همه را بر آنکه عالم مجموع اعراف و کائنات در این عالم همه را  
در این عالم همه را آنست که هر چند حق تعالی موجودات را خلق نموده و در این عالم همه را  
غیر از اعراف و کائنات هر چه شود مشغول و مشغول گردانید و آنست که در این عالم همه را











و همانی خود بنام عابدی که ترویج چنین کتابی که  
اچا خود می خواند است از آن فاسد باشد و حال فاسد را که  
در صورتی چون صفحت و حواشی و اشعار که در ظاهر ظاهر است  
با این کیفیت معانی که حق ظاهر است در آن صفحت است که بعد از آن  
در آنجا چیز مراد از آنی را در آنجا باشد از جهت و بعد از آن  
نیز که اگر وجود منتهی است بود بود خبر منتهی است از آنجا که وجودی  
که خودی است هم میشود بود که در صفحت است از آنجا که وجودی در آنجا است  
نیز که وجودی است منتهی است بود که در وجودی است  
بر آنست که از قبیل نیست و اگر باشد که در آنجا است  
بر وصفی که در کتاب است دارد بقصود فایده است  
که در آنجا بود خبر منتهی است دعوی است که در آنجا است برای توضیح  
نیز آورده و گفته اند که بر دو شده است در آنجا است که در آنجا است  
و آن از آن جهت است که گفته است از آنجا است که در آنجا است  
نیز که در آنجا است که از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است

و تصور آثار را که ابد است لابد خوف و تمیز قبل باشد که هر است نزدیک  
از آن که نیست که در آن فایده است بر عقل و آنکه بعین است با فایده است حضور  
موقوف چنانچه است و آنکه است عدی الی غیر ذلک من الامثلة که در آن

کرمه است بول بعد از تقاضای که محض است بول

پیشتر عدم بود عدم تغییر و پس در همه متفلسف غیر است بول

شیخ سید الدین نوشوی قدس الله تعالی روحه و روحه بنو و آن است بنو و بنو

که علم است از وجود علمانی معنی که در شیخ از صفاتی را که وجود علمانی

و علم است که است و تقاضای است در قبول و بعد که لکه علمانی

پس آنچه قابل است از علم و علی الوجه الاثم و الاکمل قابل است

بر علم و علی بنده الوجه و آنچه قابل است بر وجه و علی الوجه الاکمل

بمنصف است بعلم علی بنده الوجه و این تفاوت غایت است و غایت

الحکام و وجود و وجوب را ممکن است در حقیقت که احکام و وجوب

غایت است و وجود و علم که ملزم و در حقیقت که احکام و ممکن است

و علم که در هر وقت که بخواهم مکانی را بخواهم شروع و ختم کنم  
بر کتاب که قصد داشته‌ام حکم یا جویه علم بر وجود و عدم و غیره  
و رفع غمهاست بر سر این مثل است و ملائمت با بعد و بعد از چنانچه  
و تدبیر در ادب و خبر که اینها را در این عالم قدس و در خودی هر کس  
همچون در این امور است و در صفت علم عاقل نیست اما علم بر دو وجه  
یکی که حسب و دیگر بر کمال حسب و علم می گویند و هر دو یک چیز  
از باب عفت است از تصور علم بعد از برادر ایشان اندوده می گویند  
علم آنی یعنی همان علم که در دست خداوند فیض یافته است و علم  
نسبیت سلف را عالم می دانند اما بی بینم در گذشته می کشد بدانند  
و این از بعدی در دوز می کشند بی نهایت بیاری بگوید و همچنین  
در دوزخ پس از آنکه نفس و کمال و کمال و کمال را در دوزخ می کشند  
و کمال در آن عجز می کشد پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه  
فایده است قابل و عدم نمی آید با آن اما در این بر خیز علم و تصور است  
خدا بر همه است و علی بن ابراهیم سرایت علم می آید و او در دست

بل سراسر جمیع اشیا را که در عالم وجودی الوجود فی الوجود میباشند

و این در آن نور و صفات است  
و این صفات نور و صفات است  
و این نور و صفات است

هستی یعنی آن که در دین است

هر وصف از صفی که بودا قابل آن

همین که بقدری نیست یعنی آنکه

چیز و موجود است یعنی آن که

در بر صفی و بی بر صفی

و صفات موجود است

این صفات است

کمال بود

و در صفی علم

و اتصال

و اتصال

همه ذوقی و وجدانی که در ضمن علم موجودانی که بحسب این  
عالم تصورند عین علمیت است که آنوقت عین علمیت است و علی هذا نقول  
سائر اوصاف و کمالات  
ای ذات که در ادوات و اجسام است اوصاف خود و صفاتش را متویج  
و صفات خود را در مطلق است و در ضمن مظاهر در تعریف عاری  
یعنی صفاتی ذاتی که در ذات است پس از صفاتی و ثبوتی و انبساط  
آن صفات او و از اظهار او و در نفس با تسبیح بند است و از صفات  
فعلی و ثبوتی و صفات ظاهره و مشربیه علی بذل الاطهار را از او  
خود را بشود که آنرا در نفس باشد جلوه از مظاهر نفسی  
زین گفته که گفتیم ای ملک عارفی و ذات و صفات فعلی و ثبوتی  
کلام شریع و فی الجمله بعضی مباحث نفسی و ثبوتی که در حق بیان  
ممکن است و کمالات تا به وجود و صفات و صفات و ثبوتی  
و تعالی و در بعضی مباحث دیگر مشربیه که آنرا در صفات است بحسب  
حق است سبحان عینی او تا به وجود است و در علم و وجود از صفات  
و بیان است و توفیق بیان این در ضمن است که گفتیم حق را سبحان و بحسب



یکی تجلی نفسی علیرک سوزید بهر قهر نفس منقضی بنویس گوید از دقایق حیات  
 از ظهور حق است سبحانه و تعالی از لاد و محضت علم بر خود نفس ظهور  
 و تالیفات و استعداد ایشان دویم تجلی مشهود می وجودی که سبزه  
 فیض مقدس و آن عبارت است از ظهور و ظهور حق سبحانه فیض انوار  
 و احکام اعیان ثانیة ذریة تجلی ثانیة بر تپ بر تجلی اولی است ظهور  
 است بر کمالی تا که تجلی اولی در قالیان در کسند احوال اعیان

اندر بیاضی بود در یک  
 یک بود و نفس سینه سوزید  
 آن ظهور نفس از ظهور و برودن  
 این ظهور نفسی از ظهور و برودن  
 پس اختلاف وجود و حادث تا بود وجود را حق سبحانه و تعالی با  
 مجموع تجلیات است و تفاوت توابع از آن با عیان با اعتبار تجلی  
 ثانی است زیرا که مرتب ظهور بر تجلی ثانی الا انما فی وجود بر اعدان  
 و انما را آنچه اندر آن یافته بود و در آن حقیقتا بر تجلی اولی که با حق  
 نشو و نموی شکل و هوای نفس  
 بر فعل و صفت که نشو و نموی  
 زیرا که حقیقت آن بود و تفاوت با  
 قدوجه و کمالی نشو و نموی

تجدیل چون مقصود ازین عبارات و مطلوب ازین عبارتست برین بود  
 بر احوال و انی حضرت حق سبحانه و تعالی و سر بیان نورانی او در جمیع مراتب  
 و تجرد و ساکنی آنگاه و طایبان صلب استیلا و شهود و هیچ نیست  
 ازین بهر جای ذات او قابل نشوند و بطریق هیچ صفت ازین  
 کمال نیست او خالق مگردند و آنچه مذکور شده در ادای این مقصود  
 کافی بود و بر بیان این مطلوب و انی الایم برین غرض اختصار و بقا  
 و بدین بنده حاجی استغفار کردید شد

افسوس گری و سانه سزای تابند	بای تن زن ازین سخن طرازی چند
ای ساد و دل دین خیالی و ازین چند	اطهار صفاتی سخن است خفا
در کمال اسفندی سر خوشی بیست	در آنده فقر طبعی بر بیست
از گفت و شنید و گفت و شنید	چون بر رخ مقصود نقابت سخن
یکدم غافل و بی خبر در آنجا خوش	تا کی چو در دای کون ز غفلت و غرض
مداوم که چون صدق نگردد بر هر کس	کننده در کمالی صفاتی نشود

ای طبع ترا که فرزند و سراسر سخن      صد از کرا اهل دانشی پاکس سخن

کفت بر زبان کجاست سر از وجود کین و نشود سست با لاس سخن

کفت بر لبی که کشتی در کشتی و از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی  
چون کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی

ای ز غش این دو پاکت کفت ای ز غش این دو پاکت کفت  
چون لار تواند بود در کوشی ازین لب کفت بر لبی که کشتی در کشتی

و خوشی ز لبی ز لبی کفت و خوشی ز لبی ز لبی کفت  
او صاف جگر خطی ز لبی ز لبی کفت او صاف جگر خطی ز لبی ز لبی کفت

چشمه جان شاه و شمع توئی در قید جان سابد و سجود توئی  
پس نام و نشانی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی از کشتی  
نم از لورج من تصنیف موندنای حضرت ملاجای غفر الله له و آله

جای

عالمی زن که سخن چندی  
بسیرو ده دم از حق کنی چندی  
دفعه ده چندی بر برائی ناز و حد بر  
لافت از یک دنیا که کن چندی  
بانی لاری و دلاور سون  
دفعه فی العون و العمل لا یحس  
مول غنی بر باد اندام هم عمر  
دردید تو ناید بد بادا هم عمر  
طیغ کردی زار را ندر ما  
دفعه خن تو بر نید بادا هم عمر  
اما بعد اینی کلمه چندیست که بر حسب اشارت مذمت است  
مانی رحمه الله تعالی بر بد الوصفی غایب جلاله و جودیه چندیست  
الغایت اینی شده که جامه پوشیده شرح بنی که بر دل خورده  
بعضی اصحاب نقلی و بیانی که در اندیشه و گفتش هوش را برافروزی  
در جز آن ادب نیکه و آن نیست که در بار شهادت چندیست  
لا بد از دو جو نیمه فرض کرد و نوع را در حق طوفانی و در بار شهادت  
والله اعلم شهادت ان الله اعلم الشهد و تشبیه او بدینا پس گاهی احاطه  
اولت حق سبحانه و تعالی انما نادیا سوا حق اولیایا هم موجود است  
کلمه همه مفهوم است در دنیا و در آخرت و ملک شهادت را بر طوفانی حساب کنیم  
در این مقام سبوحی نماید و چندی است جمعی بر آن تقدیر که جای

24

فصل در ثبوت وجود حادث ماهوی را بشرط تمام معلوم کند و در ثبوت  
ایشان است و در ثبوت وجود هر حضرت حق سبحانی بشرط تمامش همه غایب  
نقی با سوزی چنان بر یافتن او استیلا باید که کوفیان علیه اثرش تحقیق  
صحافی اسکانیه و ثبوت نبیه اسمائیه الهیه در نظر نشود او متضمن و ناظر  
نمایند نوعی باطل بر تنزیه و تقدس حقیقت و حدس از سوا کثرت ارجاع  
او بعد از اعلی و قدس حقیقی فرض و لازم نگردد و باطل باشد

نورانی که در عالم است	یکش فروزان از دو کون پنهانست
نبت در کارگاه کن فیکون	بیخ نختی از صبح او پیران
هر چه بشنوم گردد و مذکور	در حق و غیر حق که محصور
بر در پیش ناقص و کامل	نقی در نبات او پوشش اعلی
که آمد نیک آن دریا	چون کتاید بنی نیک ناس
که صبا بخندد ز ثروت اعیان	در قضا بر وجود چند طوفان
و چنان در کشت تمام نبت	که غافل از آن غریب بیدار
مسکد راه بر کار نوع پنهان	کرد تمیز و واحد از واحد
فرض کرد غیم آوردن نبت	روی در خاک نمیشی کردن

قصد کوفه پدید افطرت خویشی باز گشتن با ملک طوت خویشی  
 و چون بجای لفظ کوفه رسیدند و برآمدن بود و نه نوبت  
 استقامت نمود و چون به نوبت رسیدن می رسیدند و نوبت بود و نه نوبت  
 چند گاه برنگرد و گاه از نوبت می نفع می بردند و نوبت می رسیدند  
 و نوبت آن مراد که تو به خود می نوبت می نمودی و نوبت می رسیدند  
 حتی سبانه بر بالی او آید و نوبت می رسیدند و نوبت می رسیدند  
 و نوبت می رسیدند و نوبت می رسیدند و نوبت می رسیدند  
 بنمود که نوبت می رسیدند و نوبت می رسیدند

چون کنی و در خویشی بگردد و گاه	کفایتی را که از او آید
بد تو نوبت از طلب و گشتند	خفت پسندی نمود و گشتند
که چه بود و او را نوبت می رسیدند	نهی از شرک در او می رسیدند
و آن بتو می رسید و نوبت می رسیدند	دل از شرک می نوبت می رسیدند
این دم از نوبت غیور بود و گشتند	بجو شرک در وجود گشتند
با خدا در بندگی و پستی	کس نیازی شرک یک نیستی
رکعت و نوبت را بدیدم	و چنان را گشتند بکنم بعد از هم

بن ومارا برد قام - فرو  
پیش چشم شمس و تو سطلق  
شیر کوی بدنت از هر سو  
راه بدنت بسوی نیت صی  
لا و هو هر دو نفع اثبات اند  
لا و هو در خود کفی ای نیت  
میرد ماسروق لا هو ست  
نار لا کند بر یونر سنجی  
کنش بر کرد و اب قیاس  
عقل در صفات او نرسد  
و بی چه غرما غر سلا نه  
کرد کوی تو در زبانی بوی  
رو جهان میله کاه و عدت تو  
هم مقربان ترکفت هم جا بد  
پر تو روی ست از هر سو

بهر آرد ز فقر کو هر  
هم ناپنج هوب حق  
لا هو فی باو جود الله  
یالی از شر شرک نیت خد  
چند زین غافل و کرا  
نما بد و هو ست قوت و قوت  
یو از یونس در دندر سنجی  
هو کما ست ز غیب نشانی  
هم ذالی بدت او نرسد  
ای محمد و بیات سنجی نه  
ای هم قدر جهان قدر کی  
منهید الله کوره و عدت تو  
لی ملک الله و احسد  
جه را رو نیت از هر سو



<p>             زلفیت آه آه بگو سینه بد              نغمه ای در دهان و لعل در زبان              کفایت کفایت از لعل و آب              ره بسوختن آتش تو بسوزد تمام              کی توان بگریه آه سینه ای              به بگریه آه دست شمع این غم شمع              مرغ غم نگیرد و شد رام این              نه درفش این مرغ نام زده است           </p>	<p>             به در راه و راه می جو سینه بد              سینه ای در دهان و لعل در زبان              سینه ای در دهان و لعل در زبان              راه اینجا که تا به سر آمد تمام              قنقار این در دهان و لعل در زبان              جای غم دست تا به سر آمد تمام              مرغ غم نگیرد و شد رام این              نه درفش این مرغ نام زده است           </p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------





[illegible]

100

در تفسیر مثل با کثرت جلال الدین در دنیا بعد از این حاجت منی که گوید چنانچه  
چنانچه نیست زیرا که قدرت و کمال عالم تعجب است و سعادتی آن او را  
کرامات مثل قدرت و سعادت الهی لازم بکند و در این شریک است و از شریک است  
بر قدری که در آن برود و گویند است عباد و با آنکه در آن در آن  
اینهم هرگز جایز نیست زیرا که بر وجه الهی تعجب است و این محبت است  
تعالی ثابت میشود و آنی چنان شریک است که مذکور شد و بگویند اظهار  
جلال الدین بکثرت خدا حاجت منی بخواد جایز است لاکن بعد از این  
با اتفاق شریک آن اولست زیرا که گویند استخوانی در پیروز و کار قاضی الی  
جایز است که از دین منی اقرب الیه من جلی الیه نیست است معلوم میشود  
و این تعجب است که در نیست و اگر بنفقد هم از حیوانات دارند جایز نموده  
چرا که تعجب جواز اینچنین جایز باشد و از شریک است و شریک است  
و این فرض است و از حیوانات و مستحبات و در حصول ثواب بران و اگر کسی  
که در حدیث بر دین قیود معلوم حکیم بای القیود الی آخره به حدیث است  
است این چنانکه بعد از تعجب خواهد شد جواب دهان امید و در آن

[illegible]

3

[illegible]





مرا در حبه است نه روح که درود کما عت و ادواک است یک تو تره نیند است  
نه کانه دو نیز بهمان قدرت و کثرت و حد نیست حتی که بهمان بیوز  
صاحب از آنها در جادو کفی الی این فاکتور شده اند مثل بنده اهل کثرت و بیوز  
و این از پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را بدیده نیاید و بهر معنی انوار در علم  
خوفاری میزنم است رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم بر رخسار کفایت که بهر  
نویسند و بی وجدتم تا در حد بکم حق صاحب گفتند با رسول الله صلی الله علیه و آله  
ما نعلم من اجساد لیس فیها از حرام چشم فرمود ما چشم با سمع چشم را که در علم  
چشم بود در خصایص الکبری یعنی بالی بحدی و خفی فاکتور لعل الله صلی الله علیه و آله  
من نبی اعلی الله فی ربی سوره و غیره صلی الله علیه و آله و سلم تا بیاید بهر معنی که در حد  
است و الله متعالی و فوقه و فیض علیه السلام قد میخواند و الله خور که بیست و یک نفر در حد  
القبول دارند در تقویر الظاهر بغیر فی بیست و یک نفر تا بل و جاد و حد و بیست و یک نفر  
فرهنگی بحد و بیست و یک نفر در حد و بیست و یک نفر که در حد و بیست و یک نفر در حد و بیست و یک نفر  
که جاد و بیست و یک نفر در حد و بیست و یک نفر که در حد و بیست و یک نفر در حد و بیست و یک نفر  
میباشد و عدد و معنوی که نفس و ماره مطیع الشیطان با خود ذات شیطانی

بله تفاوت در جهت ال می باشد در تحقیق ذات بصیرت خود را بکشند و موثر عمل نمایند  
 بدین جهت است که عید و عید تذکره الهی در شرح این است نوشته که این حکم  
 به هر چه می بیند اینها و صدها هزار از شهیدان و اولیا کرام و اولیا  
 اند که تمام با نفس خود کرده اند که تمام گیر است رجوع از اینها و اولیا  
 تمام و الا کبر از این کن به است و برای همین اولیا گفته اند ارواح خاصه  
 اینها و ارواح ارواح ماکار و حساد و احساد و ماکار و ارواح بکشند صحیح است و نیز از  
 نوشته و فی الی الزیاد از حکم و در وقت کوه ارواح بر مینویسند  
 سیر میکنند و از آن سونین کاشین اند و تحقیق این احب و دولت از قوه ارواح  
 سید بند و رفیو غار بنحو است و ذکر میکنند و قرآن بخوانند و این حکم خاص  
 بآن گمان که بجز شب و سیر و نه عام لکن سماعت دارد و ارواح  
 تمام است زیرا که گفته بود کفار بودند و شون پس یکسری باید که خود را از افراد  
 و غریب محفوظ دارد و در معانی الفاظ ندعون و ندعون و ندعون  
 مذکور و دیگر است که این لفظ ندعون و ندعون و ندعون است  
 و ندعون و ندعون و دیگر است که این لفظ ندعون و ندعون و ندعون است

دشمنی

[illegible]

آورد و نسبت معلوم که کل را زنده آفریده انیت معنی قدرت و کتب  
و کتب و بلند و خفا به خدا نیست جل شانه مرد بکر بر احوال پس  
معلوم کردی که گفتی با سفره جلال الدنم حضرت خدا حاجت  
نموده بر تیر جانیت تا کنی بدست است نه گشت درک آن اولی است و آخر  
آن از همان قیسه است که گذشت هر چه بود چون از مسلم و بخاری است  
در کان است و زرد است ای الدنم از کتب مسجد در احوال هم ظاهر است  
با از خفا تیرا بعد از تصور گفتی چرا از کتب در کتب است روح  
در استماع احوال مثل زنده کان است هر یک خانه باشد و احوال بر عانی که از  
نسب باشد خفا علی است بلکه از خفا به خدا است نه بندگان زنده باشند و  
نموده و گردید در احوال کافی هر چه است نه لکن زنده کان و در کتب است  
خفا علی نه تیرا زنده که این وقت روح و نفس خواهد معنی از بنی دینی جانی نشود  
میدارد و نه اگر چه در کتب با کتب پس چون مادی احوال مادی مدد است  
کردن او را چگونه چایز گردد اعلی تصور کافی الدنم که در کتب است  
نه غیر او مکرر حق نبی کریم علیه الصلوه والسلام نزد بعد از تصور ظاهر است

السلام

اگر چه ندانم که چه جایز نیست بپردازد که در میان جناب مظهر العالی از مخالفت  
 صلاح ثابت است گاهی از شکوفه قلمر علیه العلیه در کلام من صلی علی  
 قبری سحره و من صلی علی غایت نقد بختی و دیگر خاویز است مریه العالی و در  
 دودا البی صلی علیه علیه و سلم جایز نیست و اماند سلام العالی

تمت

ایامه زین العابدین

مضمون

بسم الله

و علی

کتاب فی التفسیر  
 فی التفسیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو الله والسموات  
هو الله كان قبل كل شيء هو الله ويكون بعد كل شيء هو الله  
في جميع صور والباطن في جميع صور هو الله لا قيام لله وجوده بكل  
خلق ذي عقل وخبر في عقل الله باله والصلوة  
بسمه وأما شؤبه كان ربه محمد صلى الله عليه وآله وسلم  
وسعدنا الله نوراً والجلال بقضائه على الله في جميع  
وآله وأتباعه رضي الله عنهم أجمعين

آمن

و انداختن بر تنکب الی الله تعالی و حق تعالی

ببینی و در بیان ذریع اخراجات که بعضی از علما و اهل همتی  
برضی صوفیه صافیه گرام نموده اند بپندارند و در مرتبه

و اقامت حالت شد که اولاً که چند صعد و انصاف علی از ستم و شتمین  
آنکه محققین متصفین و عباد و بنی ستمی اند و از شیوه

و طعن و سودن پاک و پیرا و کمال تقوی و طهارت و یوب  
از درخت و شریفه باید نوشت تا موجب سبب غافل نام شود

و توفیق در بیان محققین و عباد و بنی بر کفایت ظاهر کرد و در

قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقید العالم انشد علی مصداق  
فی الف عابد عابد علی و الف و مع لباب

در اتم اگر بود اعلی و فایده عند الله که ما و لباب  
علی العابد کفصل علی الف لباب و در و کجاست اندک

علا و باکم و فایده علی علیه السلام فی اکریم حاله و ذکر منی

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله



در کتب قدس سره رحمه الله و حق المرحوم المصنف فی الجنبه لباب  
 قال علیه السلام العلماء و اولاده و اولاد النبیاء و اولاد علمائهم و اولاد  
 اسرارهم اشد علیهم کرم کرم کرم العالم افضل من صلوة المائیل  
 و غیر ذلک بسیار در بسیار اند اکنون باید دانست که جمیع  
 معانی بنی ماری رحمه الله تعالی ختم در ضریح بنی علم نبویه و نبویه  
 و علوه بر بنی علمی و بزرگداشتند که در باره آن سرور کائنات  
 صلواته موجود است صلی الله علیه و سلم علی الدوام سند می رسد  
 و ظهور و رو بخواند رب زدنی علما و تعلیمت انی علم بر علم  
 با اشیاء بدیهه است و این غیر نشانی است چه خبر خداوند  
 علیه السلام بدعا و رب زدنی علما تا آخر حیات خود را مورد  
 و الله اعلم که الهام تعلیم تعالی می رسد که در حضور او صلی الله  
 علیه و سلم چه قدر وسعت بیدار است اگر چه در این صورت اگر چه  
 بلکه از رزق بنی ماری رحمه الله غیر از تحصیل علم نقلی معتقد

که او متناهی است

تقدیم

تقدیر معذور ماند محض این علم نانی که ناشایسته بود  
تغیر نشد در قرآن است و اتفاقاً بی احادیث بر توحید و احدیت میورد  
تا بر آن علم خاصیت بهجت بعد از علی اند و مدبر و صاحب کرامت  
و توحید و نیز احد و نور علی و محققان مشکلی در این علم  
و حق الله علیه و ام ابیوف و غیره میبندد در علما و ملاحضه  
نعل شاه عبدالحق محدث و مولانا عبد الغفر نیز به طور و انام عظم  
نانی مولانا محمد شاد بهانی بنی و عزیز ام محض بر علم تعلیم  
اکتفا و نگرد و اندک بهجت بهجت بهجت بهجت بهجت بهجت بهجت  
پیوسته بر حق را رسیده اند و ظاهر در گردن خود میبندند  
در کتاب باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل  
حاصل شود همچنان علم باطنی خدمت و خدمت کامل و خدمت  
و در این برض و خدمت باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل و باطل  
در حق میبندد

با متعجبند ازند سبب که اول این بن خود از حال عاشقان  
 بازمانده حاصل دهند دوم اکثر آن از جاعله شدن آن زمانه عجب  
 مقام مخصوصی است مقام لایق بر خدایت عباد و بر ملک  
 طریقه بزرگان پیشانی فید دارند و نسبت به ایشان بسیار  
 جلاله که بطل و بر خلاف است اینها حاصی عید السلام بانی  
 نبی که یکی از خدایان و عقیده نهند این حق تعالی خصوصاً که از  
 کشتن جان حضرت شاه عظیم مدعی است و در عرف حکیم که با حق تعالی  
 عابری جنتی است و صبی الله تعالی غنیمت و موهبت خود است که آنکه  
 در کتب این بزرگان عباد و طریق تحصیل مقام لایق نبی گویند  
 است در یافتن بر نگار و تار و زده موهبتان یا صفات و صفات  
 آنست که علی بن ابی طالب که در موهبت تا چواری موهبتی اند و نیز  
 و صفات آن صفات آن علی ملک و حرم نبی است و بنی خلیف  
 الله هم فی آثار از حال عباد و کما پی با بند آید و اگر طالب

از کرده خویش گذر را که در علم غایتی نفسی رود آید و بماند  
 و بر او نیز نه رگانی است و از غایت نمودن جانشین حق نوشتند  
 و اگر طلب غیر باشد بهود از شریعت و از طریقت گشتند  
 مدعای آیت شریف **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و از حق بگویند  
 که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و از حق بگویند که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 لهذا از آن فرط از آن و حق سبحانه تعالی شانه و کلام  
 مجید میفرماید **وَلَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَلَا لِلْبَنَاتِ** یعنی حق و ماضی  
 با هم میامیزد پس حق را از ماضی جدا و رکن شرط ایمان است  
 بر که این نیست ایمانش ناتمام است و هر کسی باید که  
 به عذر تقصیر خود معذرت کرد و سعی در حقه الله کند  
 بنده بماند که از تقصیر خویش عذر بدگاه خدا  
 آورد و آنرا حال آنکه کسی که بر نفس نیست بی نیازی نیست  
 از آن علی باشد چنانست **عَدُوٌّ لِلْعَالَمِينَ**



فیصل علی رسول و پیغمبر است و اینست که اهل عرفان ایمان است  
 و در حدیثی معلومند که آن بی بی باریات احکام شرعی نصب نموده  
 پس کسی که در اهل عرفان یعنی ایمان محرم است او کار نیست  
 و آنکه در حکم حق نقص ندارد و اینست که در حدیثی است که  
 در حدیثی است که آن عباد از وصال حق و ترک خودی و غیرت  
 کی بر خیزد و آنکه در حدیثی است که در حدیثی است که  
 از احکام او معلوم میشود که اینست که در حدیثی است که  
 و اینست که در حدیثی است که در حدیثی است که  
 پس کسی را که در حدیثی است که در حدیثی است که  
 بی علم باید گذشت و آنکه بی علم نمیتوان خدا را شناخت  
 و بالله استعین و خدا را در حدیثی است که در حدیثی است که  
 مگوید که حق بد صوفیه است و اینست که در حدیثی است که  
 در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که

چنانچه

اخروی چگونه خواهد دید و بیانی آن آینده خواهد آمد <sup>در کتاب</sup>  
 عقاید مسویان مشهوری صاحب شده و هم تاخرین صاحب  
 صفای موی از شرح تفاوت نبی و اولاد آن معلوم شده  
 نزد ایشان برای تحصیل معبر منزل لا الهی که دعای  
 الامجد و الله در آنجا شکست میگردد اول کمال منزل  
 فربعیت شرط نوشته و آنرا بپیر ناسوتی نامیدند هرگز دلیل  
 این خواهد در کتب ایشان مطلقه نماید اگر ایشان را مخالفت  
 شرح مقصود بودی آنرا شرط برای تحصیل مقصود فرمودی  
 زیرا که اوقات و منطفحات المشروطه قایده کلیه است  
 بالایشان آورده و چگونه در تئیس این بزرگان جهان رفوع است  
 که بنده اگر آمده هم درستی در راه خدا و اول با کمال نفس خود  
 بدست کسی مقبر مطمئن شود علی الله که علم ظاهری و هم باطنی  
 در شسته باشد فردخت نماید و بدست جایی اگر چه بکثرت

نه باشد بختی که آنکه فضل او را علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب  
 از حدیث است که آنکه فی البیان از راه ترویج و ترویج  
 رسول الله اگر نمی گفت می داشتند نیز مقصود چگونه رسیدند  
 و در این گفتار است که هر آنکه در میان حق هستند و حقانی است  
 فرقی الله بین اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و هم یسعدون  
 حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم علی و امی کاتبه و بنی اسرائیل  
 در آن بنی بر رکان دینی و شر و است و اینها باقیان چنین گویند  
 باشد که بصیر از سر منزل خطا کرد و ثواب توقع پسیدن تسلی و غفلت  
 دارد و بر سر راه و تکیه را بی بر راه روانگی عام روان نخواهند  
 بر منزل مقصود نخواهد رسید که لا یخفی علی الخواص العوام اگر چه  
 گویند که حدیث معلوم در فضیلت علما می ظاهر در هر چه است و در  
 فضیلت اولیاء چگونه باشد گفته شود حدیث مذکور در فضیلت  
 علما و ائمه هر که در ملک طرف رسول الله بیان می نموده و غلب



از خداوند و آنچه در سوره باشد پس خواهد از علم و ظاهر شود خواه  
 باطن مخصوص به ایشان در جلد آنکس می باشد و در حق علم و ظاهر  
 حاصل شده بر کثرت زیرا که لفظ علم عام است بر علم الهی و  
 از حق هر دو باطن نه ظاهر را و آنکه علم آنها برای دنیا است خارج  
 از مرتبه است و بلکه در حق صوفیان با صفا که بر علم باطن است  
 اند از علم ظاهر و در حد اولی دانی است زیرا که در ذرات علمی و  
 باطن تذکیر و تعقیب عنده بر هم ظاهر و هم باطن ممکن و از علم و  
 ظاهر طهارت عنده بر نظیر خوب میسر است و برای تذکیر و تعقیب  
 باطن باز از احتیاج از علم و باطن می افتد پس باید دانست  
 غایب هرگز علم باطن خوانند علم ظاهر چه باشد و هرگز علم ظاهر  
 محض است برای دو علم باطن فی الحال هرگز نخواهد از حق  
 علم و ظاهر را آتشید بآن راه و علم و باطن را آتشید بآن راه  
 شود و برین است تفاوت درجات عالیات و اشیاء از علم و ظاهر

تعلیق

و موجب اختیار بعضی افعال که ظاهر از دنیاها بی نیازی درازند  
 بسیارند و از این که سر از غفلت بماند و بر نفسان روشن  
 و بهیو باد که در دلیرد شقایق این سرای عالی جنت و طهارت  
 کونا کون از بدگاهها در بندند و در طلبها کسی افزون دارند و با  
 هم سر غریزند و از آن حساب اند و انشا خدا بهر کس بدو  
 کس از محو بی تمام محو است و اینها را بجهنم یعنی اخلاق  
 که با یکی جهان است و با دیگری جنان خود را از طمع دنیا حکم  
 دل من طمع عالمی خشنه در طلب حق گرفته اند و اوقات آن راه کرده  
 از خدا ازون اند بر خود بسندیده با اتباع غرض من قطع محض صحیح  
 مستوکل شد با حق خرابی و قیافه دنیا اگر بمنزل منفعت  
 برسد کوتاهه بنیان یکی خود تقاعد میورزند و دوم زبان طمع  
 در حق این بررکان و درگاهان دنی بکن بند مقام حسرت و افسوس  
 نمیدانند و در ظل بی بر سر عالم زدیم و هر چند نیک اند ولی ما

نشدند و دولت با ذی بیرون و کوی دولت را کلا بتر  
بهر منزل جانی نیست و الله اعلم بالصواب  
همه دنیا اگر کم که اکثر اقوال و بیاد فعال و بیاد موجب است و حاصل حق  
سبانه کفای باشند و بعضی اقوال و بیاد فعال و بیاد نامی نفع  
شرح اگر بطور دیگر در آن اقوال و بیاد فعال و بیاد نفع و  
و دولت اینان نیز آید زیرا که قدرت اولیا را عصمت  
نی باید مگر عصمت خاصه بعبودان غیر در است از غیران یکسان نیست  
هم به فروع نیامده است و اگر کسی آید فعل در وقتی می افتاد  
تخلیف اولیا که نزول و می از جانی به هر میزان نیست  
مگر کشف یا الهام پس صاحب کشف و الهام است و محفوظ گویند  
نه معصوم و این تعریف عصمت است که مذکور شد و الله اعلم  
و بعد از این هر چه در آن نزد معتزلیان آن اقوال یا  
معتزله البته مخالف هستند معنی خیال این کردن هم ضروری

باید کرد

و بیدار کسی که در عشق و محبت الهی از خواب بیدار شود و در دام دروغ  
 و فحاشی خود نیفتد اگر قصوری هم از قدرت آنکس مختصاتی  
 در این عالم بود و یا بعد از آنکس در آن خدا را شفا نکرده باشد الهی است که او را بیدار  
 کرد و نیز خدا آن خطا عین حق است و یا ندانند که در بیان میروند  
 واضح خود شد و الله اعلم بالصواب جواب اول برای منصفان  
 و دوم و سوم برای مجادلان فقط احتیاجی ندارد و در این  
 دنیا هیچ کس را هیچ علم را ظاهر بر یکدیگر ندانند که در هر یک  
 صدستی بوده و وجود هر یک مغایرتی ندارد این را میگویند  
 که اگر کفری مرجح نسبت شود زیرا که در میان حق و سب و کفر  
 که خالصی کلی ممکن است و جمیع ممکن مخلوق حق در ذات حق  
 در صفات بود موافق آنرا از میان برداشتن ذات حق را وجود مطلق  
 باینکه از انشی بر زبان آورده و گفته اند او است که حکم کنند  
 معاذ الله عباد حق نیز رگاز دین و قربان حضرت رب العالمین

آن سکه را البته بواجب انوج و ما سیدند و تحقیق خداوند  
 حکم در خشنود حتی که آمدی ز بانرا بکلام حقین کثرت  
 در حق او تکفیر کرد و لکن باید دانست که تورا بود و انصاف  
 حقیقت سده و ده از دل بر هر یکی سوزن و تسلیم نزد این  
 و موافق انصاف و حقیقت و تحقیق مغرور یابی در وفا  
 و دلایل در آن بهر آنکه بر زبان بیانی رفت غایب بدون طی  
 کردن منازل از بوی یعنی سفری ما سوزی و مکتوبی و سبوری  
 و آلهوتی که بر راه شریعت و طریقت و تحقیقت و معرفت  
 نسویم اند بر سر که فکر و حج مرفوع را فایده نخواهد بخشید  
 بلکه اندیشه کفر و ان و اس است بقول شمس سبزه کی بود  
 مانند دیو در حرن ندیدای شبی سپیدان را نه نوحه دانی  
 کلام مرا نرا تا آنقدر اقرار زبانی هم نقصانی ندید  
 که این سکه حق است و منو این حقیقت این بخوبی تا فهمیده

و از آنکه هر دو که درین سلسله تعلق از خود و از آن الیه بیانی تمام  
 و بجز حقیقت برسم اکنون بیانی این طریق در میان که از کتب  
 این بزرگان بنیاد فقیر گذشت است بر اینست بر آن خود مانده  
 منی التعلیل فی الحسب و بنا بدو از آنکه از آن نسبت دو اخطا  
 و بنا و لا تعلیل علیها اصرا که حملته علی الله من قبله و بنا و لا  
 تعلیل و لا علل فقلنا به و عطف خاصه و اطلاق خاصه در میان نیست  
 فانهما علی القوم الکافرین و بنا و لا تعلیل فی الحسب و بنا و لا تعلیل  
 که نسبت بعضی قایل بکثرت وجود اند حق سبحانه تعالی را  
 چون خواهند که مرتب و عدد نیست او را حق و لا سازند  
 آنچنان گویند که حق سبحانه تعالی را در صورتیکه و احوال  
 و افعال و افعال انسانی و تجربه ممکنات محدثات نیست  
 نه از آنکه و بنا نیست و آنچه او تعالی برای مخلوق  
 مخصوص است خود را از آن منفرد در نشاند چنانکه جسم و جان

وحدت و فنا و عبادت و توحید و شریک و شرک جامع در حق  
و غیر خصایص انحصار پس کسی که از یک خلقت مقرر می شود  
اوست واحد. همچون در یک کون جل جلاله علم لواء نیست احسن و  
و هر یک نظر گرفته وجود از مظاهر و حوت و وجود با نباتات و  
علی و ظاهر می بینند و اگر از لواء و عباد و بعضی از مشایخ که هنوز  
از سیر منزل الهی نباشند لا علم اند و بعضی قائل بود  
و خود اند نزد ایشان جزوات احدی دیگر موجود نیست که  
حقیقی دیگر گفته شود سبحانه اعظم شانه بر سوره همان بود  
که نظری فانی عشق صبی بر عشق و محال در کمال است این می گویند  
که از حضرات مخلوقات احدی هم در طایف مشرک است یا ذات  
ان فی و غیره که ذات خود ذات حقست یا حق سبحانه تعالی در ذات  
المخلوقات محلول کرده بخود یا بالذات بها اینهمه عقاید انوار  
شیرین و در حق و غیره منتهی به حکیم مخالف نفس اند بلکه لا محذور

الله تعالی با اعتبار اول یعنی با هم الوجود نیست بگوید که نور نهائی بعد  
 نور الملوکات و الارض و غیره و اول و الاخر و الظاهر و الباطن  
 و غیره همه است و این حق است و خلاف این کفر است بداند که مثلاً  
 ذات ان که عبارت از وجودی است که جسم روحی است و از  
 از مقسم کتاب دقائق الحقائق که در احوال مبدء احوال است جهان  
 متعارف است که حق سبحانه و تعالی اول نور و از نور ذاتیه خود بیرون  
 انشأ کرده و به هم عقیده سوم شد چنانکه حدیث نبوی اول  
 الله نوری و غیره اما من نور الله و بی انوار هم غیره این بدست  
 است و بر این صورت اطلاق صفت میکند پس عامی اجسام  
 ان باب یعنی نه شبه ارواح از بها بصورت نور و از او بسید الله  
 و انی سلواته الله علیه و سلمه در عالم ارواح صورت قرار میدهد که او  
 نورانی از انوار الهی بود چنانکه حدیث باسنن آقا من نور الله و انی  
 کلیم من نوری خود بخود و انی سلواته الله علیه و سلمه بدست  
 اولی



در عالم را و نایب است با حجاب اول اگر چه <sup>نفس</sup> این حدیث در کتب علماء  
 ظاهر نیست مگر متضمن آیه کریمه ان نور السموات و الارض من نور  
 یحیی میخاست لا یخفی علی فی له ادنی علانی علم علیه حق له  
 حق و در فایده این پس ظاهر پوشیده که او هم از نور بیانش  
 نام و نشان یافته چنانکه در مضمون آیه گذشت الله نور السموات  
 و الارض انی اخره و علی بن ابی طالب علی جمیع کائنات است پس چون  
 اول نور بخیزد از او است دیگری مطهر و مقصود نمی باشد  
 در حقیقت حال و جور اینست و حال در مشیعی محوره یا غیر محوره  
 نظریافته جلوه اصل که موجب ظهور هر شیئی بآن است و در  
 جهت نمایان و پدید آوردن در انوقت که عالم هر شیئی مجبور است  
 همه او است گفته باشند خلاف اینکه ذات بر شیئی محذات را  
 سطق یا خصوصیت ذات نمی گفته باشند این هرگز نیست زیرا که  
 همیشه عابد پدید آید و را از نور محمد صلی الله علیه و سلم و از خاک

در این کتاب  
 از این کتاب

از بی اثری که گفتم و شدت آن بر دو معنی نور و محروم  
 در صفا از صفت الهی مثل ذره بقا بدین معنی ندادند  
 و آن بر دو از نور و صفت نام و آن بنام دین عام گشت  
 باز بر پنج و انواع جذبات منقسم شد که تا در رسیدن به نور  
 بر وجه در وجود خواهد از آن تقسیم پس اول المعنی در است  
 را که در مقابل نور احد در خاک در ارضی قدر در بنام و آن بنام  
 نیز مقابل آن از انچه مستعد در بی مقدار اند چگونه ذات حق گشت  
 شود هر که ای که به بنوعی از ارضی در حق این بر رکان و ملاک  
 دین خیال باطل آورد غلط است و آنرا از او را که فهم است و برین  
 لاکنی بوده و وجود معنی آنکه از بنوعی است و نظر از است  
 البته صادق است اگر انهم بخلاف حق و کفر است پس در او  
 به است از است خود صفا و کردن است و اگر ذات الحق صفا  
 که بر است مخلوقی و بنوعی نعلق بذات احدین نیست پس

به است نظر از است

این ظاهر بالذات خود باشند اگر چه از قدرت خدا آید  
 بر صورتی که ظهور آید چنانکه جامع خودی هر بالذات است  
 و صورتی که ظهور آید که در کتب یافته در یافته لکن بذات  
 یافته لکن دیگر قید دارد اینجا اگر هیچ گفته شود که خودی  
 عظیم که از آن اندیشه پیدا شدند ازین دیگر نخواهد شد هنوز با  
 دنیا بگذر این چنینی است که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و لم یکن مشیخه عابدات  
 و حدیث بذات خود تنها بود بمقام بدان خلق مویی بهم حکیم  
 نه در معنی و بهم دند در غیب خیال اینی در هستی و از و طندی  
 و کسبی بحکم و اسم در آمده از پر توه اندازت آمده الله نور السموات  
 و الارض و هو معکم ایما کنیم و نحن اقرب الیه شکم اینی به آب  
 حدیثی قریب و معیت اند که مذکور شد **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ**  
 که بانی بیانی وحدت و جود است بگوید العالم با شرف و رتبه  
 انو جود یعنی عالم را و جود نیست مگر در مرتبه و بهم و خیال

فایده  
 فلازم

فایده نظر یکس از بزرگوار بکنند همان است و از آن بخواهند  
 از هواج آن بگریخت با وجود انقدر نهایت و شرافت  
 صاحبان نقطه را با هم دریا سببی ساخته کار خود نشان نیست  
 و نیز از نقطه را خبر از آن که ایشان مخافت عقل است پس بر  
 باید فکریست چنانچه در او در با عقل ~~عقل~~ عقل گفته است  
 محضات را ذات حق گفتی کی روا باشد ختم می ختم پس نوبت  
 علی علیه السلام بفرمان اخطایا و العاصی الی ان طایفه عنان  
 باشند که از کثرت دنیا و ماضی دور گذارند در طلب حق که حکم می  
 اخلاق مردان نیست از حدیث نبوی خاص برین طایفه است  
 نه بر عجم و رسول و رسول و علی علیه السلام طالب الهی مذکور و طالب  
 و بعضی از کثرت و عذاب دنیا گفتند و النفاق بنی النفاق  
 الا تبدا و الا سبها هر چند ما و قسید از منزل ناسوی و ملکوتی  
 یعنی راه شریعت و طریقت فارغ نشود و بعد از تحقیق و معرفت

چنانچه بتجربۀ طایفه اول شکر باشد و چون بعد از آن تحقیق  
 روان گردد البته تصدیق حال طایفه ثانیه از خود برآید و همانگونه  
 بروی صادق آید و همی اندر چشم در غرض و نیز بر روی اجمال  
 اگر از آن علم و تحقیق بنی محققین متوجه بن شده اند و نیز تحقیق  
 در اینست که تحقیق آقا باید در کتب اسلاف معلوم نماید و  
 اعلم یا الصواب جواب دریم بر مکتب صوفیه و کبریا علی  
 پوشیده نماند که این مسئله مذکور با جمیع تفاریر خود که در کتب  
 آنقدر غلبه صوفیه تا جایی که اصل عقاید است و از آنکه در  
 مکتوبات آن روز انجا که علمای و افکار محض منقذ قال الله بنقل در حیات  
 صوفیه و صوفیه و این تا نقل قال الله حکما و در احوال اندر تحقیق  
 در کتب که در جمیع بنویسد اصلی الله علیه و سلم کشف پس صوفیه  
 در احکام اینها جاست بر وجهی که گفته اند که قوه در استعدادهای خود  
 بجای آنکه بر عقده و شکلاتی از آن سرود علی الله علیه و سلم

در اندک و احوال معجزه بصورت و منصف نصیب ذات خود  
نیکوترین حالت باشد بلکه بکند نیست و اگر سید اندک خود  
حق بوری و بابت کفر با عقایدش پیدا نشی حاصل می شود  
مثل خدا به حق تعالی و چند بعد از وی و غوث الثقلین و خورشید  
سین الدین و تاج عالم و سید عالم و غیره و غیره و غیره  
و ضربه الله عنهم را که منتهی آنست اندر دست یاب شده کی می رسد  
که انبیا و اولاد و علماء و هر ذوالفعل و افعال و افعال و افعال  
عام اند و احکام خود را می خاص عام و احکام خاص می شود  
و خاص در احکام عام می شود حال آنکه تمییز نمی بینیم هم علی  
و هم علی الحق الله جل و علاه و هر دو آن که تعریف نفسانی می شود  
اند قطع نظر از این اند و آنرا علم و تفریق اند و احوال این بعد از معانی  
سکون نیست بلکه حالتی است که از حیطه انداک هر کدام بیرون  
این اینجا مقام خاص عالم و عالیه ترا خرد و احوال و احوال از نظر

می‌آوردند و در غایت بسیار نزد و پیر عل و پیر سواد و بی منتی  
 آوردند و این از در و اوت ایصال در دنیا و آخرت بود  
 یکی آنکه سید و زان امیر با نگاه حضرت رحمان مستعد نشینی  
 خاتم پیغمبران سلطان الموحدين و امام المذاهب حضرت قدوم  
 علاء الدین علی و خود صاحب خوی سره که در کمال این حارثین  
 دلی آیتها بودند از جهت آنکه دایم الحاح باین احوال بود  
 یعنی رزبه سده و حده بر ذات پاک و بی خدای سره برده ام  
 ناری بود لهذا معذرت خواستگار و بی خدمت را که بکم  
 نقل است مکرده است از خود باز داشته عاود القدر سره  
 که خواهر حضرت گنجشیر میباشد در خدمت برادر خود ملک  
 آورد که آنیک لبرم علاء الدین در خدمت برید و دنیا  
 بسبب آنکه قلیل العاش است عقد و خسر خود ماوی سکره  
 میدارید پس کدام با و دختر خود را خواهر داشت چونکه حق

مرد خاص خود بودند حضرت کنیز اول این مرد را بر سر  
 پاچه بایستاد از زانو فرمود که یا با عقد شکست از دست  
 شو که بخت بد ختمیم بکنیز فقیر را تبعیت رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم هر دو به هم چون فرض است جدا نمودند خدمت هم در حال خود  
 پیش کردند که قدرت خاص است خبر احدیت نپذیرد و انهم کرد  
 تا خدا را بحسب تعبد بکشند بر حق و از حبیب و عقد کلام بیان  
 آمد خوشدانی حضرت مخدوم نوشت ای را بکلمات رب بنده است  
 از دست و در جبهه پاک و علامه بنفش نه و منتظر آمدن نوشته  
 ماند حتی که وقت از غنای او بگذشت و آمدن حضرت مخدوم  
 صورت نهالت تا جای گشته حضرت کنیز را اطلاع داد حضرت  
 کنیز حضرت مخدوم را طلبیده باز حقوق خود بر حیسب بفرمود  
 قبول نموده روایه جبهه خاص فرمودند حضرت مخدوم تا چار و ادعای  
 حجه نصیبت شد از آنجا که جر در دولت در بخشش نپذیرفت



چه تشنه است و تشنه ای که بخورد دیدن عصمت نهایی که محزون نرم  
 چه و بود و حکام هر کسی نیز مانع حرکتش نبود و فرستاد  
 تا پیشش مانند احرار در بیعت و تقدیر کردیم و حضورش در حرکت  
 آمد و حرکت بهج مبارک و بی شک و تردید رسید و خطبه  
 از این سخن بگذشتی برادر منی که کرد و در روزی که این کلمه سر داد  
 شوم خاکی که شمع و نور درون تو جواهر عاشق و معشوق دیگر نماند  
 باطل و مادی و حشر و انحراف حضرت محمد و مکه و نوازی کنی از این سخن  
 حضرت که بجز آنکه آمده بیان واقعه عرض کنی حضرت جواب داد که  
 حکیم این نموده اند کرده است نامت تصور و او هر دو نیست و خود  
 میگفت که من طاقت مصاحبت دیگر نمیدارم اکنون خبر بر  
 چه میشود اینها کسی مناسب حال گفته است من مستحق  
 عشق همیشگی خود نیستم و نفقه بر معنوق پیدا نخواهم شد  
 و هر که که تو بیافت باز کنی و فرزند و جلال خان مانده

کردن

منتهی

دیوانه گیتی بر روی جانش نشینی دیوانه تو بود و جهان را بدیدند  
 دو بکر آنکه قطب را بران نهیده اهل حیا و قطب المصطفی حضرت  
 جلال الدین کبیر اندوید و بانی نبی قدس سره اسیر گمان افغان  
 پیچید در کدام شهر فرو گشت گشته چون خفا محبت صفوت استخوان  
 درین جفادات بسیار سید داشت چادر بخود چسبیده بیایی اعظم  
 متصل بند در از صانع شد بکلام نماز صبح یا ظهر انام همه کلام بزرگی  
 ادای نماز جمع آمده افغانها نظمو عزت این سطر در میان  
 افتاد در پیچیده جنبی و جهان کردند ناگاه یکی از آنها چادر را بگیتی  
 حضرت را دیده بر زبان را اند که ای کس تو از کجایی و هم در  
 درویش بنمایی از تصدق حالی این مسد اکامای عیاره ای  
 کلفت و دلت بی اعتقاد بر ابر چادر عالم پناه انداخت  
 پا و دست در چویش و غیرت حق در خردش اندکاردی بفر  
 قطب المصطفی بود کجا بک بفر عارسته افکار در ابر انگشت

که گویند از یزدت حق بود و چه خبری از آن منقطع شد  
 همان انگشت نامرئوسان مسجد و میان آن بود  
 بریده شد چنانکه اطفال که در آن وقت در محل بودند وقت  
 همان انگشت بریده پیدا شدند سبحان الله و مجده زهی قدر  
 با کمال و زهی نفس و زهی خط و زهی جلال که پیدایان خاص و شکر  
 است در طرفه العینی عوالم را تسکین از انعام بخشنید که از او  
 نامحرم بودند و راست است آنچه را هیچ احد عتقا و گفته است  
 اولیا را نیست قدرت از او و تیر عینه باز گرداند از راه  
 و این از مقام تعد بر حلقه است که قدرت غیر الله مثل روحها  
 چنانکه گویند نظردان بر نمیند و تک نفس را بر تیر می کشد  
 و چنانکه این منصور و کجاست تیر بر تیر بر سرها هم در کشد  
 این حال شکم کنند مگر چون نسبت به نفس خود مخصوص  
 از متعاضد و سکر بود و سزا و حکم مگر چنانی بود که شد و الله

شمس

کمال این عالم و قدر

و الله اعلم بالصواب اعلم ان ربکم و ربکم و ربکم  
 که دین حق سبحانه تعالی باورای خیات در عالم حیات حق  
 در دوزخ یا از قرآن و احادیث صحاح و منوعه جاهد در حق و کفر  
 کلمه الله علیه السلام با وجود بودن نبی و تحاطب بطلب السلام  
 در جواب رب از بیانی ترابی بلفظ نفی تا کید دارد و شد  
 که قال هر مانع رویت است و غیر از این نیست که موسی علیه السلام  
 از دعوی رویت حق سبحانه تعالی باز ماند و بر زبان  
 قال ای موسی سی تک نیست الیک یعنی پاک نیست ترا  
 نوبه کردم پسوی تو ای پروردگار از آنکه رویت تو خواسته  
 پس دیگر که ترا گوهر است عاقلانه بر سینه فراتسب علیه السلام  
 و السلام بدرجه کثر باشند و دین حق سبحانه تعالی چگونه  
 میر خواهند چنانکه صوفیه بدان اعتقاد دارند و قال

و قال تعالیٰ قسم است بلی علی صورت امر و خطاب  
 بی لاف و تلبیس باطن و کذب است که مخالف قرآن است  
 لهذا سبب را است بلی علی صورت امر و خطاب الهی  
 در اخبار رسالت مگر مشخص عفا به صوفیه نیست  
 که بر آن اعتراض کرده آید در حدیث چگونگی متواتر که نیز  
 آمد که فی السکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم را است  
 و بی علی الحسن صورت متراوی و مؤید همین معنی است  
 پس باطن و کذب نباید گفت بلی حق است اظهار آن  
 موجب خرافه ابلانست که اظهار حدیث از آن لازم  
 آید در روایت حق سبی نه تعالیٰ از قرآن بچشم سینه  
 مستوح است نه بچشم دل که آن متعلق است به عالم مثال صکوة  
 در قرآن پس آراسته خطاب من ترانی حق تعالیٰ خود را  
 بر کسی علیه السلام صادر شد حق تعالیٰ خود فرموده علی بلی



و در کتب حق تعالی را نشانی خوانده چنانکه هر کس در کتب  
 در این عالم اکتفا بکند خود تفرده بسوزد و عالم مثال حق تعالی  
 تعالی را بچشم دل دیدن حق تعالی با دیدن است و در است  
 همچون که مرتبه و در است است بر حق تعالی را در است بر در است  
 بر حق تعالی را در است بر آید که بی غبطه است و در است مثل شمع در است  
 بی از حد و گاهی نورانی مثل جلوه صاف است و بی از حد و گاهی  
 که در نظر کثیف صوفی بصورت فریب جسمانی مثل است  
 که در آن فریب فی حاصل میشود بنظر کثیف پسند در آن حال  
 بر صوفی عالمی است که گوید یا سیر یکیم بسوای ذات و تعالی  
 یا بسوای صفات و تعالی نه بر همین صورت مثال آن  
 نسبت را تقرب و تعالی و آن نه فی هر سیرالی را در است  
 فی عالم سیر فی الله و با الله گفته میشود چنانکه مولانا روم  
 سخن فرموده و نه این حد صوفی است نه بخاری

جنبه را نول فرمود که بخواب و دوم مردم بیاد می آید و هر یکی  
 از او بیدار می است و بعضی را طلبند و بعضی را از روز و روز  
 مردم را و بی آنکه بیدارند و مردم که جنبه یکدیگر مثل باشد  
 و با وی نبود بخواب و بیدار آنکه یکی است و بیدار کنی و مردمی  
 از بی کسی کلام الشیخ و از بی کسی معلوم شد که حق سبحانه عطف  
 بی مثل است باشد که متوفی را در عالم مثال کشف بخیم فلسفی  
 نویدی اند و بلیست الهی در صورتی است بی هیچ شمه و بی نظیر  
 و در حدیث با خود را خیال اند و زبان صوفی را است ربی علی هرگز  
 از دست اب اگر خطا هر شد چگونه مخالف نشان گفته شود  
 بلکه حق است او سبحانه تعالی با جمیع الیقین و یقین الیه یعنی  
 نعمت عظمی نصیب به بنده آن خفته بر زمین خود که در اند  
 و حق را انبیا در زیره ایشان نشان داد و بجزمت انبیاء  
 الایمان و در دست پیغمبر هدیه الصلوة و السلام در عالم مثال



دهم در صورتی که که داشت خواه در خواب و خواه در  
 بیداری بختم دل و عهد و پیمان با خداوند گدایی الهی  
 من انما ارجو والحمد لله عن ابهریة قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من رانی فی المنام لم یسیر الی الا بقطره من حبه  
 در میان من نایست داشت و لا غشی الشیطان بی بعضی بر  
 و بعد از خواب فریاد که خود اید و بدید بعد از خواب  
 منی منشی شود در دست اخفرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه  
 از جفم دلانه بختم سر و اجان او لیه الله را ختم دل و اندر  
 خواب میشود که ختم سر شود که در دین زمان کنی برده  
 میشود که بختم سر و ده ماه شد و الله اعلم اعلم و الله اعلم  
 و در مورد اینکه میگوید که سر و کون و فردا میروند ختمی خند  
 الشیخ حمام است تصویر آنرا یعنی سلال میروند در جواب  
 انگشت و در دست و کداری جان و در آن ظاهر میباید

و لا تخف الشیطان منی فی بعضی که در سر و کون و فردا میروند

در میان و در میان من ختم سر و در دست اخفرت صلی الله علیه وسلم

در صورتی که در سر و کون و فردا میروند

بسم الله الرحمن الرحیم

بلکه میگویند این دوا بی عاقل است شفا نیست پیدا نمند  
 که در حدیث آمده و جامع شفا و کرم فی شفا است اینها بی  
 پس چگونه شفا بی درد عاقلان در دنیا باشد بعضی غلطی  
 و قطع نمی آید آنست که جواب در مذکور همان کتب  
 سرور شده با نرا هرگز نشاید و منوط اند که کتب بعض  
 و طریقت کرده باشند اولی آنست که او تارک شهوات  
 و اگر نشوند و دیگر که نیا به کفایت غایت و منتها نرسد و با  
 صلاحت است موجبی دارد که اگر در محبت حق کسی از لغای نمود  
 قدم داشته است لکن از رضا جوئی معنوق چندان  
 محرم نکرده و او شهادت او را از استماع سرود و یا  
 نرا میراند اینست که موجب حرمت آن در حدیث  
 در شریع وارد آن بجهان شهوات است و با پس آنرا  
 که بجهان شهوات است و با انگس از استماع سرود با نرا

یا تر سیر از خدا و در خواست او افتاد اگر در محبت مستغرق  
 یعنی حق سبحانه تعالی ثابت قدم و در رضا خدای  
 او خدای نفس مسجود شده باشد لاکنی نمودن رحمت  
 یعنی واردات الهی که بر باطن بنده می آید اگر کسی  
 یا تر بر مسیر ابد فی الجمله بجهان محبت مستغرق و غرق باشد  
 و موده شنوات از سماعت آن بیشتر از اهل کبر و اذنه متوسط  
 عظمت او را به گفتن کی نشاید و اگر در محبت مستغرق  
 حقیق چندان مستغرق و شنگل شد که بی استماع مرود  
 یا تر بعد هم فی نفس و نزول رحمت الهی به بنده مسجود و در  
 او شبنمی است لکن استماع و به گفتن انکس موجب خرابی  
 اجمالت فی حدیث القدسی من عادی بی و یا نقد بار  
 فی با لمجاریه شوق علیه بیکه در حق انکس عبادت است  
 و داخل بهو الحدیث که قرآن و در حدیث بران ناظمی است

زیرا که بعضی علماء شنیدند سرور را از رویه و کبریت <sup>محل</sup>  
گفته اند اگر بجان شهید هم باشد پس بجای شهید از رویه  
که یک محل مستحب است بجای از رویه یک بنابر بجان نقاشی  
و حدیث باشد حرام کی خود را بسلطه عبادت و عبادی حلال باشد  
و حق خدا و دوسوای از حق الله باشد خود پیروز کار الله  
همچنانست حق سبحانه جلالت و صغیر باشد ان الحسنات  
بذاتی الحسنات و کسب ذکر می کند اگر بنی و در جبرقان الله <sup>لا یفهم</sup>  
اجر المحسنین و هم فرموده او کتب بیدل الله بنانهم حسنات  
و کان الله یحقر راحیهما در شان ابن مسروقان <sup>بر محبت</sup>  
است و محله <sup>در</sup> و خلقه معنی از کتب بنانهم <sup>در</sup>  
در بای محبت الهی هستند و می بی یار او نکند از بند و غیر  
او هرگز روی نبر دارند و جمله اوقات از احوال و احوال  
راضیه بکار دارند و چون احیاناً در خلایع و شوق و حال

و خدیجه بنی مویس الهی گاه باشد که از اینها احوال صادر شود  
 که بجز آن شرع تنجید نمیشود بدان هم حسرت و اندوه است  
 را که نبوت جاسو اقبل آن میگوید و انقدر که فرمایند  
 که صفت حسد علیّه در و پیدا کرد و پس معرووفی شمر  
 حتی سی نه تعالی بدل کردند اینجین احوال را از نسل حسد  
 ایشان یعنی حسد و دیگران از نسبت ایشان که کشیدند  
 و بعد از نسبت ایشان از روی ثواب یعنی بر نسبت  
 دیگران انقدر رحمت نیست که بر نسبت ایشان پیدا  
 میشود و از جهات حسد ایشان در حسد دیگران هم  
 وقتند دارند که موجب تشنگی و حال و صفوی قلب  
 از دیگران بدرجه فوق تصور است همچنان نسبت ایشان  
 از حسد دیگران افضل استند که موجب توجه قلب  
 دیگران در حسد بخندان نیست که الحاح و التماس ایشان

بگویند این را

برسیات ایشان و آن الحاح و التماس موجب بندگی  
 سیات و از حیات که صادر از حقیقت است پس رجز  
 خدا و رحمت باشد و ابد گفتن در حقیقت خود غلط است  
 و حدیث با وضع شفا که ابی احمد حق است مگر در اجتماع  
 سر و صفایان با صفایان لایزال و در دفعه سودی ندارد  
 که او را محلی دیگر و ایشان را محلی دیگر بلکه مفهوم و حدیث  
 از محرمات قطعی است و این از قسم مختلف نیز می باشد  
 احادیث در حدیث آن وارد شده اند همچنان در احادیث  
 آن صادر شده اند گفتگوی جمعی که بتنی مفصل و شریف  
 در سایر امور و مولودین الهیانی نبی نوشته است از اینجا باید  
 دید و علاوه بر این حکم آیات مذکور که هیچ بر غفران اعمال  
 و نجاتی نیست پس قیاسی مخلصان دلالت دارند البته  
 حق است و دلالت بر این که این جامع باشد و در خلاص

جزوات اصابت مطلوب مقصود کبریت و منشور از انجا  
که صفت بود که در این نوع سانسیت است و ذکر محبوب  
خود نیز کس فایده بخشید به او و بعمل نماند و حق تعالی  
بزرگ شده و تقید فرمود احوالات این بندگان نوشته  
که در از خجاع سرود که با صوت میخواند یا شد آنقدر قرب  
دوست و خروج مقامات دست میدهد که از کدام از کار  
و استخال بسیر نمیشود بایران نصیبان میشوند و بجهال بود  
و تعب که در بعضی نیست از فردن و از حدیث فایده بداند  
از غیر نیز که در محل محبت که عالم جنون و بی اختیار است  
از محبت قطعه هم شفا حاصل شده و آنجا که در صلبه شریف  
آمد که آفتابی بول بنمبر خدا را در غلبه محبت بر زمین نهاد  
در شکم خود کرد باز چون رسول کریم صلی الله علیه و آله در شکم  
حاصل شد عوض کرد که بر زمین افتاد و خونی گوارای چشم

ایمان و نیت

اما به نوشیدیم بفرزید و چند اخفرت علی الدعیسم  
 فرمود که باز این حرکت نکنی که این از قسم نجاست است  
 و الله انیم بفرزیا بسیارک رساند که تراکاهی مرض شکم  
 مخزن کنند این از رخایی و اسهالی را مرض شکم را می بود  
 فی الغرر خورن اجل بعبیرند اضلی الدعیسم و سلم رفیع شد  
 و باز گاهی عود نکرد و گاهی کامل بود و او نیز در ولست  
 که خون نجاست و ناخن اخفرت را می ریخته اند و اندر آنکه  
 چون صد و رانجینی حرکات بعضی در عالم جذب محبت  
 اندر آنکه نه است محبت کرده اند چه جای می شود  
 که از قسم اخفرت نیست چنانکه گفته شد و اقوال علماء را با همش  
 نیز آمد و الله عز و جل می آیند پس بفرزید مسدود را  
 مثل سبیل صبح و درین باب در آنست چنانکه گفتیم بجای غسل  
 و تهور و تهور بجای قیام بر اینی رخصت یافته و درگاه



از چهار کانه بر سر فر قرار نیت اگر خدای آن خواهد کرد  
 حاجی خواهد بود این یعنی بقدر و صیغ را جهان و مسافر و غیره  
 چینی از مشروبات است حال آنکه برود و چیه بنما بد برنی  
 قیاس باید کرد که چون دود را در آید و با تا باقی شانس است  
 سرور جهان بحسب انوار نجات از ما الله دست باب شود  
 چگونه رخص بد نشوند انهم از زرقا متکس با نایع مجتم  
 بر تنگ با ارحم الراحمین کار کن کار کن در از کفایت  
 حضرت جلال الدین تمام نیر ری رحمة الله علیه نوشته و سرش  
 آنست که از یاقوت بر پیشینه و از ربا نیت بکشد  
 و کشف در کرامات الجوی می نهند که العابدین همچون عبایم  
 و العالمون بعلمه و الزاهدون بر خدایم و اهل الکرامات  
 بگردانیم و عتقی در نی تو کشف روانه اند و ازین  
 نازل شئی شوند و مقید بخیر می نگردند و بریده و در

از برهان باز و جهان باز باشند شکر الهی  
از بدو آفرین و بقیع این گشته از میر و شکر  
کنند و خون خود را بکشند و بگویند این خون را  
غیرند و سخن که عظمی کل است و پسند این گشته  
سورک و جهان را از خون و از عظمی که گشته  
و در خدا حق است سر خون عظمی آورده عظمی که  
گرفته عظمی با اندام و عظمی که در عظمی که  
نفاذ با بیستی در فصل اخیر بعد از آن است  
و عظمی که در عظمی که در عظمی که در عظمی که  
او با و اندام و عظمی که در عظمی که در عظمی که  
آن ثابت شد و اگر عظمی که در عظمی که در عظمی که  
با باخته آن عظمی که در عظمی که در عظمی که  
عظمی که در عظمی که در عظمی که در عظمی که

بأن يجمع النفس على ذلك ويشتركون في الصلاة وقراءة  
القرآن وما كان من أهل الصلاة وأهل القرآن من جهة  
للمصالحين فسمع بوالله وجلال بغير خلاف بين عليا  
وذلك من دون ذلك الوجه الذي ذكرناه وذكرنا  
الله في خوف الله عز وجل وكل ذلك المحمود غير مذموم التوجه  
والرفض الجاهل غير مذموم لهذا المعنى انتهى وفي شرح البيهقي  
السبي وبالنسبة لغيره أبو العالم بن محمد بن عبد الله الشافعي  
أعلم أن السماع الذي يختلف علماءنا في حقه فهو ما كان على  
سبيل الهدى والعقب مجتمع اتفاق وباركوا في ذكره الصلاة  
لأنه ما من سمع السماع وهو صالح وأبى الصلاة لا تترك الورد  
وقراءة القرآن فهو صلال بلا خلاف بين عليا وذلك  
بالرخص والتمسك في المنع أن السماع يحصل به رقة القلب  
والخشوع وزيارة النوق إلى عالم الله تعالى والمتميز في

این سوره عده بر و انقضی الی الذلک فرشته خدا کان  
 و السامع لهذا کفایت میکند نیز شایسته الهی و الهی و الهی  
 و بعضی علما می گویند نزقنوی بر می دارد از هر که سرود کردن  
 برای زوال درخت نفس خود را برای شوق و دیگری جایز  
 است بی جامع الفوائد قال ذکر فی التذکیر و الذخیره ان لغنی  
 زوالم سمع عبده و کفی سمع نفسه لذلک الوضوء فله یاس الی  
 و نیزه اقوال علما می گویند نفس خود را بجا حال التذکیر  
 سرود این و خود را بر اعراسی معتز فان مستند  
 علیه اربعین سوره در حق در این که بجا در رب و الله  
 و الله الله سینه نامی خود را از با سوی الی الذلک که باشد  
 و حفاظت اوقات صلوة و او را دیدیم و تراته قرآن هم  
 از دست نهاده باشند و موجب فضیلت سرود از درخت  
 نفس مدققی حق سبحانه تعالی در شده باشند و حق

سحر است یا تفقه و علم و تحقیق یا کوشش و مجاهدت  
 هم در آن کفایت می یابد و نور و کمال که به بیان کند و اینست که  
 گویند در تحقیق خود باطن است و یا حق است آنچه در کمال  
 در ظاهر است گفته کار را کمال و قیاس از خود بگیرد و کمال  
 از روشنی شیر و شیرین را ملاک نشوند و سرود و اندام کنند  
 در نفس خود ملاحظه کند و یکم صیقل حاصل شود و حق با  
 در خصوص کبر و اگر اهل آن دهند و یکم شود و الله شود و یکم  
 در عقاید و غیره و تحقیق را هم صفت عوام ندانند و انکار کنند  
 و به بیابان و غیره و مردم یعنی اگر در اهل بی کسب و نیاز  
 سرود و سایر را بپسنداند و اهل آنست و اگر همان لغاتی  
 بعضی است که نمونه است تا هم محسوس و در فعل تا بیان و  
 اهل آن باید شود و اگر کس بپسندد هم محسوس و در فعل تا بیان

نمونه باشد

استیضاح باشد و در اولم مختلف در ایات و مباحث آن  
 خود معلوم دانند که تا اهل بیت کلاسی روم و نایب جبهت  
 محوئی ز بری و در ثباتی گردید... همچون و مسدود شای  
 یعنی در حق ناسفان زهرت و در حق صوفیان با صفات  
 است و برای رشح هر دو شرایط استند چنانکه در کتب  
 صوفیه نوشته فعل و اقوال و شمع و زمان و مکان در خوان  
 و ترا بر این کلمه که در حدیثه شود و اقوال و شمع نازک  
 نباشند و اقوال کاتب بر آن نشود و شمع اهل آن باشد  
 و وقت صلوٰه و روز اونیتم و مسجد و مکانی نباشد صلوٰه باشد  
 و حاضران مجلس با محرم خود خاشا نشوند و ترا بر شود شوق  
 الهی با شمع مثل ترا بر کفر نباشد و الله اعلم بالصواب  
 شمس الدین نجیب الخلیفه عثمان با حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی  
 شنبه در شمع در هر حال جا بر نیست ترک است و در حدیث

در هر یک جایز است می‌تواند از هر یک از اینها  
جواب بدهد اگر در حقیر علی‌السلام سزای در میان نرسد و گاه  
بیشتر العفو و السلام علیک یا رسول الله البته در هر یک جایز است  
که در هر یک از اینها از حال شهادت و اعلم است و از اینها نیز است  
عاشق ارواح بجای خود تا در دیدن او در راه کمالی و در هر یک  
قبولی از او در دست ایشان بهر جای و کشف حالان در هر یک  
چنانکه مقرر شد تا آنکه بانی بی از کلام شیخ جلال الدین  
رحمة الله علیه استفاده کرده و در تذکره الوفا تصنیف فرمود  
بنا بر عبارت ابوالشیم در اخلاص صلی الله علیه و سلم در این کلام  
که زنی در مسجد جاوید بگریه و زاری می‌رفت علی الله علیه و سلم را  
پس گذشت آنحضرت بر قبر وی در قبرستان خازخانه خود انداخت  
بصاحب قبر و خطاب کرد و فرمود که کدام عمل بهتر با منی در دم  
یا رسول الله این را بگو تا فرمود خسته نشا نشو تا از وی پس فرمود

اینست

که اینم فرمود

که این جواب داده که چاره بکشی مسجد بنزد یافتن و طهرانی  
از این ابعاد از حضرت علی الد علیه السلام روایت کرده که هر چه  
بر قبر بنشیند باشد که شخصی بر سر قبر بنشیند و بگوید ای فلان  
بن فلان اگر نام مادرش نداند بگوید ای این حمزه آفریده خراب  
و حمزه بن حمزه را و بگوید ای فلان بن فلان پس حمزه بن  
باز گوید ای فلان بن فلان آنگاه مرده خواهد گفت از فلان کی  
گفته ترا خدا ای آخر قصه این ای الدیاد از عالمش رخصی الد  
روایت کرده که هر کس فرمود علی الد علیه السلام نسبت بروی کند باز  
گفته قبر را در خود را بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب  
او میدهد و همچنین بگوید و غیره از این همیشه روایت کرده اند  
و سواد نیز بگوید که هر کس نام و کنایه گوید در فصل مفرد و در  
در قصه طویل در حق ادب و کرام از کلام مجید و احادیث  
ناجیه کرده نوشته است آخر قصه نسبت که در دفع الثبوت یعنی



در دنیا اگر مردم دیدند بنی در میان و پشت بر جا که خواهند چهره  
 در درستان و مستحقان را در دنیا و آخرت مددکاری بخوانند  
 در دشتان را با ملک بنی بنده و در ارواحشان بطریق اولی فیض  
 باطنی میرسد و بسبب همین جوده احباب آنها را در قبر خاک نشین  
 ملک گفتن هم میماند این ابی الدنیا و از ملک روایت کرده  
 که ارواح مومنین هر جا که خواهند بگردند مراد از مومنین کافین  
 و حق تعالی احب و ائمه را قوه ارواح میدهد که در قبور  
 نماز میخوانند و دیگر میکنند و قرآن میخوانند و تهی و مجروح  
 زخمی را در پیش در روایات سماعت عامه از ارواح و سیر ارواح  
 کافین را در ادو فیوض از روایات آنها هر چه ثابت و در باب  
 کشف و کرامت صلی الله علیه و آله حضرت اولیای کرام را  
 محبت حضرت علی علیه السلام و خد فیض کرده و خد حضرت  
 علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را در عالم ناطق علیه السلام

کافین

که نسبت به ایستادن برای پیش بردن و پیش بردن  
 خود را برای اخذ فیوضی که از دست نماندند در دست  
 حق سبحانه تعالی از دست خود خلاص کرده از طلب طلب باشد  
 چنانکه زنده بارنده خبری از ما بخواهد خود میطلبند و درست  
 زنده کاف و موالی است و درست اولیا اگر ارام از بعضی از کائنات  
 که لذت راه حق اند هر یک طلب آن باشند و نه نافع است  
 با کامل و صیانت و این را بوی برسد و میزد و وقت ایشان  
 اگر طلب کامل است تا هم البته خواهد رسید و اگر طلب ناقص است  
 بجای او رسیده کامل شرط است اگر مرندی کامل زنده موجود  
 دارد و بوسیله آن در آنکه او احوال زنده را به یا نشد فیض را باطلی  
 بشنید یا فیض اگر برسد به حجب خیم در دست فیوض از احوال  
 کاملین که باطلین بذات خود تا وقتانرا بوسیله کاملین مولا  
 تا هم در احوال این کی خیر نوشته است بعد بعضی

کت ترا حق تعالی که استعداد بسیار و قوه داده است کام بکنند  
 که از اندر دواعی بختبر یا از دواعی کسی دلی و در انقباض رسد و بر تبه  
 ولایت رسد و آنرا اولی کسی گویند چرا که او پس از تریابی  
 در قیمت محبت سید البشر صلی الله علیه و سلم خود فیض از  
 آنجانب کرده و انتہای اینهاست کاملان است و انتہای  
 آن از ولایت منوی اولاد است گویا از آنجا که  
 و با قصه را حصول ولایت نشود مگر بتاثر محبت کاملان  
 چنانکه تنها حیاة آنها منور ولایت نمیشود و جذب مطلق  
 که آنرا اجتناب گویند و حق تعالی با اجتناب با قصه را بخود منظور  
 برای عدم تناسب او با حق تعالی پس و حصول فیض از حق تعالی  
 تعالی در حق خود تصور نیست مگر توسط شخصی که در باطن ذات  
 باشد و در ظاهر تناسب با بندگان داشته باشد و آن  
 رسول است صلی الله علیه و سلم با نایب او بدون نایب است

فهرست ۱۰ مستغنیان و حصول فیض مستغنیان است و اینها و اینها  
صلی الله علیه و آله و سلم بطریق علم و شکر و اینها و اینها و اینها  
از جمله بی حدت و دست و ظاهر حصول علم مغفولی شود و اینها  
بی حدت و غلبه می برند و حاصل فیض از صفات احدیت  
یادمانست و باز از ادراج تقدیر خصیصه غیر ممکن او کتب المصنوع  
به عنوان مستغنیان الی ربهم البوسیده الیهم با قرب و برترین نزد  
الله اخذ اند و این معنی است پس گفتن با صحت مستغنیان و تقدیر  
جبهه بی شائبه و در مورد مذکور که خوش گذشت چیزی  
قباحت نمیدارد و بر آنکه از لفظ شائبه طلب محسوس و اخذ  
بوسیده شیخ حبی یا لعلالم گفت بخلاف آنکه در معنی و عاود شد  
یعنی و ایجاد اعدام و ایجاد از ذرات النوبی خود ابد و آن  
از انوبی و از نه کاف و از انوبی و هم جائز نیست حرام است  
که قدرت مستغنیان با اوصاف در غیر خدا نیست و اینها

اعظم است پس کامل را در بعضی نقص را بگویند  
 کامل گفتی جایز نیست اگر چه دعای طلب کلمات وصول غیر  
 در کثرت باشد زیرا که ناقص را در سید کامل شرط است برای شایسته  
 خود یا او و کامل را وقت معاینه و مکارانه نیز شرط است که غیر  
 حکمت در وصول بعضی همین است که هر چند اولیا و کرام را حق  
 سبحانی بخواند خود را در رسیدن برای شان مقبالتس غایت  
 کرده که حالت حیات و ممات شان یکسان است در حیات  
 از اینها خدا بجهان بظهور آید که عقل و دراک از ناممکن  
 و در آن جهان و برینان است لکن همه از موهبات او تعالی  
 است نه قدرت ذاتی پس هر که قدرت ذاتیه و مستقله را غیر خدا  
 نمیبیند با عدم هم گفته باشد و او را نخواهد شد چه جائی از غیر  
 و صلی الله علیه و سلم که همه شت با او و بنید و انکه از  
 قدرت موهوبه بگویند یا خدا و همه بر باطل است در کمال

نوشته که طفل زنی برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم و خود  
 رفته بود آنجا شنیدند بعد فتح چون لشکر اسلام را بخت  
 ساخت از استخار خبر آمدن لشکر زن مادر طفل را  
 جدای استقبال کردند شاه از خجاست و آنست حضرت  
 عائش پسر رسول کریم صلی الله علیه و سلم بر او رحم کرده  
 از لباسی آینه ماه که علی رضی است خبر یابی آنکه پیشرفت  
 ملازمت علی کرم الله وجهه یافت عائش پسر حضرت  
 که یار رسول خدا ملاقات کردی گفت البته گروم لکن زمام  
 الطلاق بمعنی بیعتی تفویضی شد کرم الله وجهه حق  
 دانست که با وجود آگاهی بر بنوا فیه آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم خبر نداده در نه سر است پس کرم الله وجهه حضرت  
 عتبه ابن قیس را خبر داد که در نزدیکی آنحضرت عمر و ابی  
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنهما آنکه چون از حضرت

استغفر بفرمودند و او قیامی هم موفی رسانید حضرت صدیق  
 بخود متاعل میشد که پس ازین کدام کس نماند که با وجود حلاله  
 و خبر و افغان در رحم باقی بجای نماند نگاه کفنی موجب طلال  
 کمال بنوعیست و فضا سر برداشت و از زوایا نذر جان  
 الهی خوشی از نو کرد که سببت بر ظهوری میباشد و خوشی  
 مدتی هنوز که چند کام دیگر رفته دید که پسری آید از استماع  
 اینجاست که سر در بیخبات بان خواهد گذاشت شد  
 و در آن سر در بی فرمود که حق تعالی صدیق میرا صدق کرد  
 و در شرح حدیث حق ربانی ای و غیری اصولی از حدیث  
 خاص خود از سیوطی رحمه الله علیه نوشته اند و حق را نیز که چون  
 حضرت ابن عباس بعد وفات بنو حنیف را بخود داشت و حدیث را  
 گردنجام حضرت مصطفی ز صبی الله علیه و آله مراده بنویسند  
 استغفر کرد و وی خود بیافت روی بنور خدا ابد بدو علی بن

R

به پنهان نمی آید و در عجب و در حال غریب ظهور آمده اند اینجا  
کجا نشی غریب اینجا کجا دیگر اینجا همه از مویات خداوند تعالی  
اند نه بنظر مستظهر و در دوات ایشان دارالعلوم و الهی و اب  
و در حق با بد فهمید آنچه بر بعضی امور که چنانکه تو  
باشند بر قلب سلیم ایشان از حضرت حق سبحانی تعالی  
مکتوب شوند آنرا حقان حق ندانند و در سبب که حق تعالی  
از این خود خبر میفرماید و لا یحیطون بشیء من عند الله ما شاء  
یعنی احاطه نمیکند خبر بر آن علم الهی بیکر آنکه خداوند سبحانی  
شیت حق اگر چه در علم ما و تو نیست دارد بر قلب شما  
نمودارد بلکه علمیم بآن که کشند و آنکه حق سبحانی تعالی فرموده  
لا یعلم الا بوحی من عندنا و ما هم و ما هم و ما هم و ما هم  
مخافه قدرت علم مستفهم است که بدانت خود باشند  
و حاجت موهبت کس ندارد و این خاصه خداست نه غیر او را



و تمیزش آنکه فرق در میان کور و غیر کور بندای که اگر  
 در یافت شدن و زیارتی داشت روی و اختلاف بودن  
 و غیره در جماعه کوران غیبه دارد و اگر بر خیل اهل بصیرت  
 باشد و در کشف است و آنکه فصل اوله یونجه سخن است و  
 و علم است و نذر آنکه ای نذر واجب است اگر نذر  
 کرده باشد و الله عز و جل و نذر است در دفع مشکوه نذر  
 و او را واجب است بر نفس خود و التزام وی حاکمی است  
 بسبب آنکه شفاعت در نفی قصه هر گز آقا و علی هرگز  
 بسبب باعتبار غایب و عرف معاشرت است و نذر بی  
 بسبب نیز عاید و واقع است و نذر است نذر و نذر  
 و نذر غیر آنجا نیست معاج است باشد اما که معصیت باید  
 باشد استیجاب چون دانستی که معنی نذر واجب که نذر  
 و التزام وی است حاکمی است و نذر است از غیر خدا عز و جل است

بر غیر خدا حرام نند که تعالی و غیر خدا را بپایند این حکم  
و نه ملک که غیر و در حدیث نذر بلفظ عباده نپذیرفته  
قال علیهم السلام نذره عباده نمی نذر عبادت است مثل نذر  
در روز و حج پس نیست جائز نپذیرفته آید انبی باشد با و  
و اگر نپذیرفته باشند کرده باشد از اینجی آن نگوید عن عائش  
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من نذر ان  
یطیع الله فلیطعه من نذر ان یطیع الله فلیطعه و ان یطاع الله فلیطعه  
پس اگر کسی آنکه ام وی رجعت الله علیه خدایت که باین رنگ  
نذر و نذر بی بد و با و سخن نذر بپیران و با دیگر قسم نفع و ضرر  
خود نیست و گفت که اگر چنین بکنی نذر جان خود هم گروانند  
نذر و طاعت غیر خدا بصریح است که قدره مثل فدره حق بآن  
نذر است نذر است شده و تا که نذر عبادت و نذر است آید  
آنکه عاوج العبادت از آن نذر است خود نذر است هرگز و نذر خواهد

و همچنین معاندان در طریق شریف حرام طلق اند و مستحق  
کافر و از وضع مقدس از این چنین گمان بیرون اند و بوی  
بگزدون نیز که کم مدد همچنین محلی است و اگر گوید ای افراسیاب  
روا فرمائی و عقده بستم گشت ای اینقدر بوی تو خواهم  
یا برای او روزی تو را بستم یا برای او تو را خواهم گذرانید  
و یا بر طهام قاتل تو را بستم یا بستم یا بستم یا بستم  
عبارت را بر تو و تو را بر وی تراشد البته ندارد و نه باشد که انضمام  
نزد و طاعت بجز در صورت مریدان باشد و الالباب نور علی  
در است که او تراشد نزد است و این در مشروطه نماید برود و این  
مثل این آمده غرض است بن حکاک قال نذر بعل علی عبد  
الصلی الله علیه وسلم ان یخراجه بواحه فانی رسول الله  
صلی الله علیه وسلم فاحذر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
بلی کان فیما بین منی و ثمان الی بلینة تعبد قالوا فقال

و لولا ان الله لم یحکم

[illegible]

از محاسن افعالی نمیناید که چون التزام ندهد بکبر است  
 و افعالی فعل صرف و فاعل بی حد و افعالی است که از اصول  
 کریم صلی الله علیه و سلم باقی و آنکه امر کرده و حکم فرمود  
 میباشد نمیشد بلکه از حکم افعالیست صادر نشی و آنکه افعالی  
 گذشت تا از فاعل التمسید فی معنی الله لیس برین قیاس  
 باید فهمید که در جمیع صور مذکوره افعالی لغز است بجا و است  
 و نمیداند که از مقروضات است و التمسید هم نذر افعالی است  
 مشروط اندکی سببی نه تعالی است البته درست و جایز است  
 قیاسی ندارد و در اختیار افعالیست مقدم علیه الحق قد سرره  
 که از عوارض عبادات و بی است مثل دیگر اموال است لازمی  
 فی و نفوذ خود را در راه تعالی از کتب متقوی عبودیت  
 که از قسم کرامات است و الله اعلم و این است و تعالی  
 و تعالی یا تمسید رضی الله یا تمسید الله که تمسید الله لیس

بعد از بدست آوردن قول حضرتان و با انفعال خود درین کار  
 خود را بستاند و با نیت بزرگوار تمام شرح برین قول حضرتان  
 باشد و با این نیت عین موافقین را در تقیت و تقیت  
 و معرفت کند خود پس تقویت معانی طریقت و تقیت  
 و تحقیق و معرفت زجده و ذرات که در بیان عرض است  
 از غرض و در تحقیق بنده اند و مندرج یکی راه بجای خود هستند  
 که متوجه کار و مشاغل و صحبت ایشان و عرفان دارند و با کمال  
 حل و اعلی حق سبحانه تعالی بزرگان خود را بجهت عبادت و عرفان  
 حق آفریده است و با کمال و کتاب الهی و کلام قدسی و موعود است  
 است و ما عقلت عین و الدلس لا السجده و ن ای معرفت  
 در این موعود است که از تحقیق حاجت است این معرفت و تحقیق  
 و اقلی و معرفت پس جهان با نیت عبادت و عرفان معنی عبادت  
 بر انسان و حاجت نفسی و ادنی و اعلی و ادب و ادب و ادب

و سنجید و آداب دیگر و دانش غیره و بار و عاقبت و قوت  
 حرام و حلال و بیداری و خواب و عبادت و جهاد و غیره از مکتب  
 محبت برین طهارت قلب سنجی آید و نیت علی اخلاق  
 نیز در عبادت خداوند حق و عفاف و علم و کسب و علم و عبادت  
 و بیرون و عفاف و آستان باطنی و حسن خلق و صفات معاد باطنی  
 و خلق و آموای ازین هر اگر سیر کرد و از عقل محبت دنیا و جاه  
 و حب شهوات و حقد و کینه و کبر و عصب و بغض و تکبر و شغل و لنگ  
 طرد و پاک و از آن اولی بعد شریعت است و اسلام و آن  
 دوم بعد طریقت است و ایمان چنانچه بنده از تفصیل است  
 الهی با آن و اسلام بعد نصیب می گردد بعد از آن منزل  
 تحقیق و معرفت است و آن برحق باشد که بر سینه عالمیان  
 جاری و می شود و تحقیق عبادت و عبودیت و عبادت حق  
 که در عاقبت کل از شریعت و طریقت است میسریند و

و آنچه در کتب مجرب است در حدیث و تفسیر و کلام  
 در بیان اهل ایمان و حق و نور و صراط و شمس که استوار  
 و غیر راه هیچ و حق و راه و صراط است مثل عبان و طهارت  
 و در این کتب از آن راه و راه و صراط است که طهارت و طهارت  
 از اخلاق و صبر و متصف شدن با این صفات جمیع پس از آن  
 راه و راه و صفت و معرفت است و آن سرایت که بر سینه عارفان  
 نماند و هیچ و حق دهد و نیست مطلوب از معرفت و طهارت  
 که آن پوست است و آن بنوا نهی اگر کسی که یک عجب از معرفت  
 و طهارت و صبر و صفت و معرفت و معرفت و معرفت  
 که آن صفت و با معرفت و طهارت و صفت و معرفت و معرفت  
 گفته شود که اگر از عبادت و طهارت و طهارت با طهارت و طهارت  
 اگر غیر حق است گویند و عبادت و طهارت و طهارت و طهارت  
 حق است پس ایمان و صفت است و طهارت و طهارت و طهارت



[illegible]

48

133

بسم الله الرحمن الرحيم  
 هذا كتاب في...  
 والحمد لله رب العالمين  
 وصلى الله على محمد وآله  
 والسلام

**ARCHIVE CELL**  
 Dr. Zakir Husain Library  
 JMI, New Delhi-110025.

**MANUSCRIPT**

محمد عباد  
 برکت آباد  
 جمادی الثانی  
 ۱۳۳۵



